شماره ۳۸۸، مارس ۲۰۱۲، ۱۶۹ بدیع

پیام بهائی

جشن نوروز بر همگان خجسته باد

یادداشت ماه

صوم یا روزه در برخی از ادیان به عنوان یکی از ارکان عبادات بر هر مؤمنی فرض و واجب است. صوم تنها کفّ نفس در مأکولات و مشروبات و دُخان و امثال آنها نیست بلکه به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء از مصادیق صوم یکی آن است که «انسان نباید لسان را به کلمات فظیعه بیالاید» و بر اساس این بیان مبارک می توان گفت که ماه صوم ماه خویشتن داری از همهٔ منهیّات و زمان طهارت نفس و البتّه تذکّر و توجّه به خدای متعال است. حضرت بهاءالله این مطلب را در مورد هدف صیام تصدیق فرموده اند آنجا که می فرمایند: «هٰذه ایّام فیها فرضت الصّیام لکلّ الانام لیزکّی بها انفسهم و ینقطعنّ عما سواک» یعنی هم تزکیه نفس و هم انقطاع از ماسوی الله. بیداری در بامداد پگاه و تقدیم ادعیه و مناجات، وقتی هنوز کوچه و شهر ما به همهمه های روزانه و غوغای وسائل نقلیّه آغشته نیست موهبتی است و حلاوتی دارد که هیچ گاه از خاطر دعاگویان نمی رود. خود این بیداری زودرس به ما فرصتی می دهد که بیشتر از ایّام و ماه های دیگر با محبوب یگانه به گفتگو و راز و نیاز پردازیم و حقّ بندگی و نیایش را ادا کنیم.

بقیّه در صفحهٔ ۱۷

فهرست مندرجات

آثار مقدّسه / ۳
صد سال پیش در همین ماه / ۵
نوروز / ۷
دنبالهٔ یادداشت ماه / ۱۷
ایران، از ماراتن تا صلح اعظم / ۱۸
کتاب ممالک متّحده کرهٔ زمین / ۲۹
غزل در ایّام هاء (شعر) / ۳۲
تاریخ دیانت بهائی در شیراز (دنبالهٔ بخش ۳) / ۳۳
بهاری که خزان از پی ندارد / ۴۰
بهار از دیدگاه زنان افغانستان / ۴۴
مراحل تدریجی دعوتِ باب / ۴۶
غرق در نوروز / ۵۰
انعکاس امر بهائی در مطبوعات فرانسه ۵۴
دنبالهٔ مقالهٔ بهار عربی، خلأ فرهنگی ۵۵
بر قهرمانان ایران چه می گذرد؟ ۵۶
از گلخن فانی به گلشن باقی ۵۸
نامه های خوانندگان / ۶۲

شرح روی جلد: سفرهٔ هفت سین.

چرا بهائیان در سیاست مداخله نمی کنند؟

الف - از حضرت بهاء الله

- ابداً در امور دنیا و مایتعلّق بها و رؤسای ظاهرهء آن تکلّم جائز نه. حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده. بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.
- آنچه امروز لازم است اطاعت حکومت و تمسّک به حکمت. فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضهء اقتدار حکومت است. حقّ چنین خواسته و چنین مقدّر فرموده.
- این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند هذا ما نزّل مِن لدن آمر قدیم.
- بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم: خدمت و اطاعتِ دولت و تمسّک به حکمت. این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقّی آن است.
- لیس لِاَحدٍ اَن یعترض علی الّذین یحکمون علی العباد. دعوالهم ما عندهم و توجّهوا الیَ القلوب.

ب - از حضرت عبدالبهاء

- ابداً در امور حکومت و سیاست مداخله و تکلّم ننمایید زیرا شما را خدا به جهت وعظ و نصیحت و تصحیح اخلاق و نورانیّت و روحانیّت عالم انسانی خلق فرموده. این است وظیفهء شما. (*مکاتیب*، جلد دوّم، ص۱۵۴)
- باری ما در سبیل الهی جان در دست گرفته و نثارِ راه آن دلبر مهربان خواهیم. این است نهایت آمال و آرزوی ما. احبّاء باید در نهایت ثبوت و استقامت باشند و به نصایح و وصایای حضرت بهاءالله عمل نمایند. به جمیع ملل آفاق صادق و مهربان باشند و به تمام بشر به حسن نیّت و خیرخواهیِ محض و محبّت قلبیّه معامله کنند و به جمیع دول عالم صادق و خیرخواه باشند و در امور سیاسیّه، به موجب وصیّت حضرت بهاءالله ابداً مداخله نکنند بلکه مکالمه ننمایند. مشغول به تحسین اخلاق و اکتساب روحانیّت و استفاضه از انوار رحمانیّت گردند. (*منتخباتی از مکاتیب*، جلد پنجم، ص۱۲).
- هر نفسی را که می‌بینید در امور سیاسی صحبت می دارد بدانید که بهائی نیست. این میزان است زیرا اساس امر بهائی الفت بین جمیع ملل و ادیان است و مکالمات سیاسی سبب تفرقه و حصول ضدّیّت و تعصّب.

- بر ما فرض و واجب است اطاعت به حکومت در نهایت صداقت و امانت و دیانت و همچنین حسن معامله با عموم ملّت بلکه جمیع ملل عالم یعنی خیر کلّ بخواهیم و محبّت و مهربانی بنمایم و پرستاری کنیم و غمخواری نمایم و به تربیت نفوس پردازیم و ترویج اخلاق الهی نمایم دیگر ابداً مدخلی در امور سیاسی نداریم.

ج - از حضرت ولیّ امرالله

- الیوم امور عالم منقلب است و ادیان و ملل و احزاب و دول متعدّیِ یکدیگر. حفظ یاران در این همهمه و آشوب منوط و مشروط به عدم مداخله در امور سیاسیّه و مشکلات شرعیّه و دینیّه و اقدامات و مساعی احزاب مختلفهء متباغضه است. باید به کلّ محبّت و مهربانی نمود و خدمتِ عالم انسانی را منظورنظر داشت، مراعات حکمت و بردباری لازم و واجب است و هشیاری و بیداری و ملاحظهء تامّ در عواقب امور و تدبّرِ کامل در اظهار عقاید از شرایطِ ضروریّه محسوب. بی‌طرفی کامل را نسبت به احزاب سیاسیّه باید قلباً و لساناً اظهار داشت و خیرخواهی تمام نوع بشر، چه دولت و چه ملّت که از اساس مبادی بهائیان است به اقوال و اعمال اثبات نمود. (*توقیعات مبارکه*، جلد اوّل، ص۴۳).

- در امور سیاسیّه و مخاصمات احزاب و دول باید کلّ، قلباً و ظاهراً، لساناً و باطناً، به کلّی درکنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطهء سیاسی نجوییم و در جمع هیچ فرقه‌ای از این فِرَقِ مختلفهء متنازعه داخل نگردیم... به قوّهء جبریّه به هیچ امری اقدام ننماییم و از حقیقت و جوهر این امر مبرک که اساسش مودّت و وفاق است آنی غافل نشویم... (همانجا، ص۱۲۰).

- هر انجمنی که مقصدش فی‌الحقیقه ترویج منافع عمومیّه و مصالح عالم انسانی است. باید احبّای الهی به حکمت و اعتدال، پس از مشورت کامل، به قدر قوّت و استطاعت مساعدت و تأیید آن را نمایند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمایند. ولی باید فعلاً و قلباً و لساناً از اَدنیٰ مداخله‌ای در امور سیاسیّه امتناع نمایند و از مخالطه با احزاب شریرهء متنازعه تجنّب و احتراز جویند. این احزاب سیاسیّه منشأ فسادند و هادم بنیان دولت و ملّت. انتفاع خویش را مقدّم بر خیرِ عموم دانند و از لوازم و احتیاجات شدیدهء وطن خویش غافل و بیزار... زنهار یارانِ صافدل در دام آنان گرفتار گردند. (همانجا، ص۳۱۵).

- مداخلهء احبّاء در امور سیاسی سبب شود که حتّیٰ نفوسی که مخالف امرالله نیستند قیام بر مخالفت نمایند[1] ■

یادداشت:

۱- مأخذ نصوصی که تصریح نشده دو کتاب ***امر و خلق***، جلد سوّم و ***گلزار تعالیم بهائی***.

صد سال پیش در همین ماه

صبح دوشنبه ششم ربیع الثّانی سنهٔ ۱۳۳۰ مطابق **۲۵** مارس سنهٔ **۱۹۱۲** مسیحی بود که حضرت عبدالبهاء و ملتزمین رکاب از رمله اسکندریّه به سوی امریکا حرکت فرمودند و سفر تاریخی خود را به قارّهٔ جدید که تا **۵** دسامبر همان سال طول کشید (*بدایع الآثار*، ج۱، ص۴۱۲) آغاز فرمودند، سفری که بی‌تردید در آیندهٔ ایّام به عنوان یکی از مهم‌ترین حوادث آغاز قرن بیستم در رابطهٔ شرق و غرب و ارتباط میان دیانت جدید زادهٔ ایران با پیشرفته‌ترین سرزمین مادیّت‌گرای عالم مطرح خواهد بود.

چه بجاست که روزی محقّقی بهائی آنچه را مطبوعات آن عصر در طول سفر حضرت عبدالبهاء دربارهٔ این "شخصیّت استثنایی شرقی" به دیار غرب نوشته‌اند مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد - کاری که جناب دکتر موژان مؤمن در کتاب ***ادیان بابی- بهائی سال‌های ۱۸۴۴-۱۹۴۴*** با عنوان فرعی ***بعضی از گزارش‌های معاصر غربیان*** با اختصاص فصل بیست و سوّم کتاب خود به این موضوع گام نخست را در راه آن برداشته‌است. (صص۳۲۴-۳۳۱)

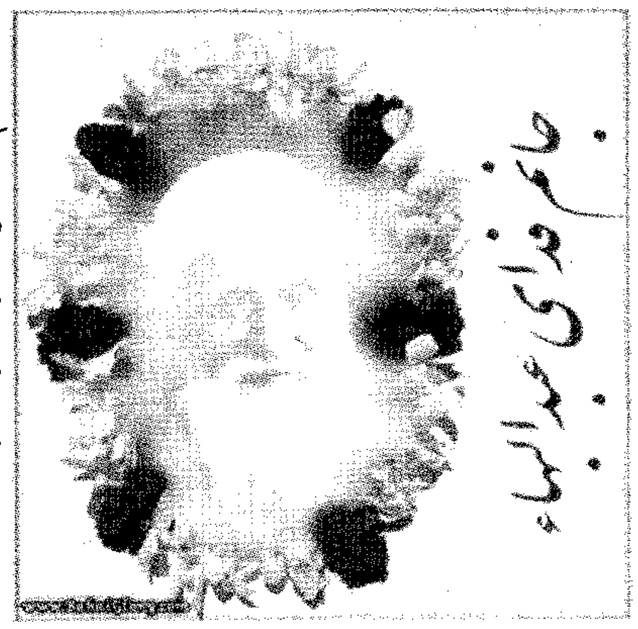

در جلد اوّل *بدایع الآثار* در شرح سفر به امریکا - کشوری که ابراهیم خیرالله سوری به عنوان اوّل مبلّغ امر مبارک موجب اقبال اوّلین مصدّقین شده بود - آمده که جناب میرزا منیر (زین) از همراهان هیکل مبارک عرض کرد که یکی از مسافرین عرب ذکر نخوت و غفلت خیرالله می‌کرد، فرمودند:

«*بیچاره گمنام شد و در مُلک و ملکوت ذلیل گردید، چه عزّتی داشت ولی چون قدر ندانست به باد رفت، می‌خواست رئیس امریکا باشد* [رئیس جامعهٔ بهائی در امریکا] *صریحاً به من نوشت و از جمله عباراتی که در جواب او نوشتم این بود: دَع ذکر الرّئیس و المرئوس و السّائس و المسوس الیٰ آخر*».

سید اسدالله (اصفهانی) عرض کرد ریاست هم

در تحت اطاعت امر مبارک بود، فرمودند:

«*اگر انسان خود را در امرالله ذلیل و حقیر دانست، نزد کلّ عزیز می‌شود و بالعکس به مجرّد خیال بزرگی ذلیل و ساقط می‌گردد*».

جناب محمود زرقانی نقل می‌کند که خانمی که عضو کلیسای موحّدین بود به حضور مبارک رسید و تقاضا کرد پیامی به جهت جماعت موحُدین (Unitarians) از لسان مبارک صادر شود که وی به آنها برساند (ص۱۱). فرمودند:

«*اهم مقاصد نشر محبت‌الله و الفت و اتّحاد بین نفوس است... پس به جماعت خود در امریکا بگو: البشارت البشارت که آفتاب محبّت طلوع نمود. مژده مژده بهار الهی ظاهر گردید. مژده مژده ابر رحمت ببارید. مژده مژده اشجار حدیقهٔ انسانی سبز و خرّم شد. مژده مژده منادی ملکوت ندا کرد...*»

و جناب زرقانی اضافه می‌کند که خانم محترمه بسیار منجذب شد بخ طوری که هر روز تشرف حاصل می‌نمود و با مسافرین کشتی از امرالله صحبت می‌داشت... (ص۱۲)

حضرت عبدالبهاء در همان بدایت حرکت به امریکا دو درس مهمّ به همراهان مرحمت فرمودند: یکی محویت در خدمت امرالله و دیگری بیان آن که مقصد اصلی از این سفر نشر محبّت‌الله و الفت و اتّحاد بین نفوس بوده و نه چنان که گوروهای هندی می‌کردند، یعنی جمع پیروانِ تازه برای فرقهٔ خود.

در وقت ورود به نیویورک هم به خبرنگاران فرمودند:

«*مقصد ما صلح عمومی و وحدت عالم انسانی است... حصولش (حصول صلح عمومی) به واسطهٔ جلب افکار عمومی است و امروز صلح درمان هر دردی است*».

(ص۲۷)

این بیان مبارک پس از صد سال کاملاً تازگی خود را حفظ کرده است و هنوز مهم‌ترین وظیفهٔ احبّاء آن است که افکار عمومی را برای وحدت عالم انسانی و صلح عمومی آماده سازند، انواع تعّصبات را سرکوب کنند و از میان بردارند. بر عهدهٔ بهائیان است که بر ی مخاطبان روشن کنند که دنیا با هزینهٔ سالانه ی معادل ۲۵۰۰ میلیارد دلار برای امور نظامی و تسلیحات جنگی، هرگز روی آسایش و آرمش را نخواهد دید؛ جهان سوّم با تقلید صوری دموکراسی و تحمیل نهانی تئوکراسی و تعصّب و حاکمیّت مذهبی، به ترقّی اجتماعی و رفاه اقتصادی دست نخواهد یافت؛ معمّای فقر گسترده، که از عوامل عمدهٔ تشنّجات جهان است، با کسب ثروت‌های افسانه ی در کشورهای توسعه‌یافته و از طریق معاملات بورسی و انواع سفته‌بازی و فعالیّت‌های غیرتولیدی، چاره‌جویی نخواهد شد؛ و بقای نوع بشر بر روی کرهٔ زمین با تاخت بی‌محابا به منابع محیط زیست به خاطر منافع اختصاصی ملّی، تضمین نخواهد شد. هنوز کارِ ناکرده در ترویج صلح عمومی و خیرخواهی نوع انسانی بسیار است و البته خدمت همراه با صداقت و فروتنی را از جانب اهل بهاء اقتضاء می‌کند. ■

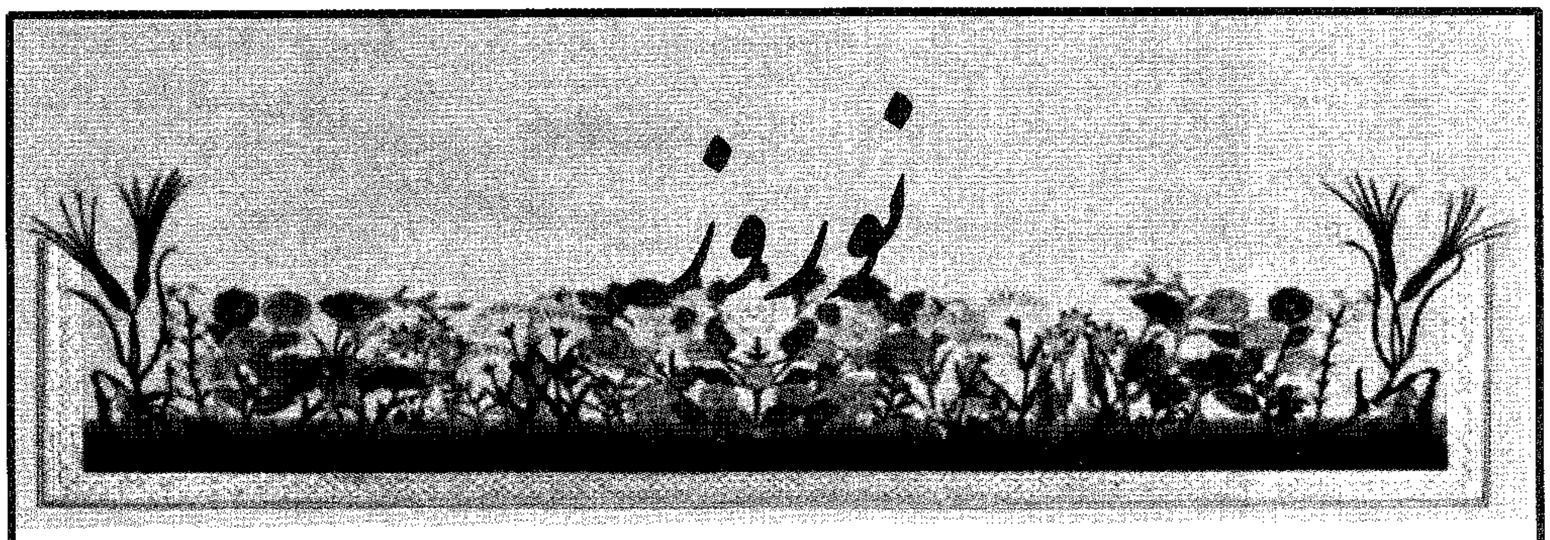

نوروز برابر با اوّل فروردین ماه (تقویم شمسی)، جشن آغاز سال و یکی از کهن‌ترین جشن‌های بجا مانده از دوران باستان است. خاستگاه نوروز در ایران باستان می‌باشد و هنوز مردم مناطق مختلف فلات ایران نوروز را جشن می‌گیرند. امروزه زمان برگزاری نوروز، در آغاز فصل بهار است. نوروز در ایران و افغانستان آغاز سال نو محسوب می‌شود و در برخی دیگر از کشورها تعطیل رسمی است.

بنا به پیشنهاد جمهوری آذربایجان، مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۴ اسفند ۱۳۸۸ (۲۳ فوریه ۲۰۱۰)، ۲۱ ماه مارس را به عنوان روز جهانی عید نوروز، با ریشهٔ ایرانی به رسمیت شناخت و آن را در تقویم خود جای داد. در متن به تصویب رسیده در مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز، جشنی با ریشه ایرانی که قدمتی بیش از ۳ هزارسال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند توصیف شده‌است.

پیش از آن در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۸ خورشیدی، نوروز توسط سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، به عنوان میراث غیرملموس جهانی، به ثبت جهانی رسیده بود. در ۷ فروردین ۱۳۸۹ نخستین دورهٔ جشن جهانی نوروز در تهران برگزار شد و این شهر به عنوان "دبیرخانهٔ نوروز" شناخته شد.

زمان نوروز

جشن نوروز از لحظهٔ اعتدال بهاری آغاز می‌شود. در دانش ستاره‌شناسی، اعتدال بهاری یا اعتدال ربیعی در نیم‌کره شمالی زمین به لحظه‌ای گفته می‌شود که خورشید از صفحه استوای زمین می‌گذرد و به سوی شمال آسمان می‌رود. این لحظه، لحظه اول برج حمل نامیده می‌شود، و در تقویم هجری خورشیدی با نخستین روز (*هرمز روز یا اورمزد روز*) از ماه فروردین برابر است. نوروز در تقویم میلادی با ۲۰، ۲۱ یا ۲۲ مارس مطابقت دارد.

در کشورهایی مانند ایران و افغانستان که تقویم هجری شمسی به کار برده می‌شود، نوروز، روز آغاز سال نو است. امّا در کشورهای آسیای میانه و قفقاز که تقویم میلادی متداول

است نوروز به عنوان آغاز فصل بهار جشن گرفته می‌شود ولی روز آغاز سال محسوب نمی‌شود. صرف نظر از دو کشور ایران و افغانستان، نوروز برای بهائیان نیز آغاز سال نو است.

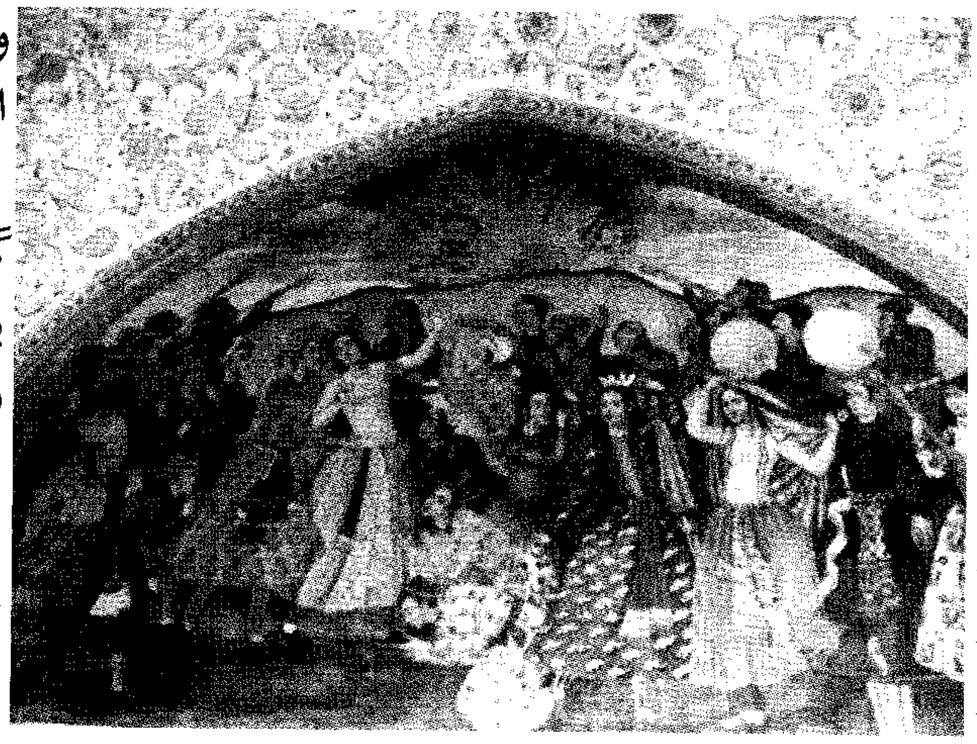

نقشی از جشن چهارشنبه سوری در عمارت چهل ستون اصفهان

واژهٔ نوروز

واژه نوروز یک اسم مرکب است که از ترکیب دو واژهٔ فارسی "نو" (تازه، جدید، اکنون) و "روز" (رووز، رز، روژ در فارسی میانه به چم خورشید و آفتاب هم بکار می‌رفته امروز معادل the day) به وجود آمده است. امروزه در فارسی این نام در دو معنی به کار می‌رود:

۱) **نوروز عام:** روز آغاز اعتدال بهاری (برابری شب و روز) و آغاز سال نو

۲) **نوروز خاص:** روز ششم فروردین با نام "روز خرداد"

ایرانیان باستان از نوروز به عنوان *ناوا سردا* یعنی *سال نو* یاد می‌کردند. مردمان ایرانی آسیای میانه نیز در زمان سغدیان و خوارزمشاهیان، نوروز را *نوسارد* و *نوسارجی* به معنای *سال نو* می‌نامیدند.

واژه نوروز در الفبای لاتین

در متن‌های گوناگون لاتین، بخش نخست واژه نوروز با املای *No*، *Now*، *Nov*، New و *Naw* و بخش دوّم آن با املای *Ruz*. *Rooz* و *Rouz* نوشته شده است. در برخی از مواقع این دو بخش پشت سر هم و در برخی با فاصله نوشته می‌شوند. در تلفّظ خراسانی و فارسی میانه آن را به شکل نیروز Newrouz تلفظ می‌کرده‌اند که بسیار شبیه به نیوروز است و ترجمه آن می‌شود روز جدید یا همان اوّلین روز سال نو.

امّا به باور احسان یارشاطر بنیان‌گذار ***دانشنامه ایرانیکا***، نگارش این واژه در الفبای لاتین با توجّه به قواعد آواشناسی، به شکل *Nowruz* توصیه می‌شود. این شکل از املای واژه نوروز، هم‌اکنون در نوشته‌های یونسکو و بسیاری از متون سیاسی به کار می‌رود.

پیشینه

منشأ و زمان پیدایش نوروز، به درستی معلوم نیست. در برخی از متن‌های کهن ایران از جمله ***شاهنامه فردوسی*** و ***تاریخ طبری***، جمشید و در برخی دیگر از متن‌ها، کیومرث به عنوان

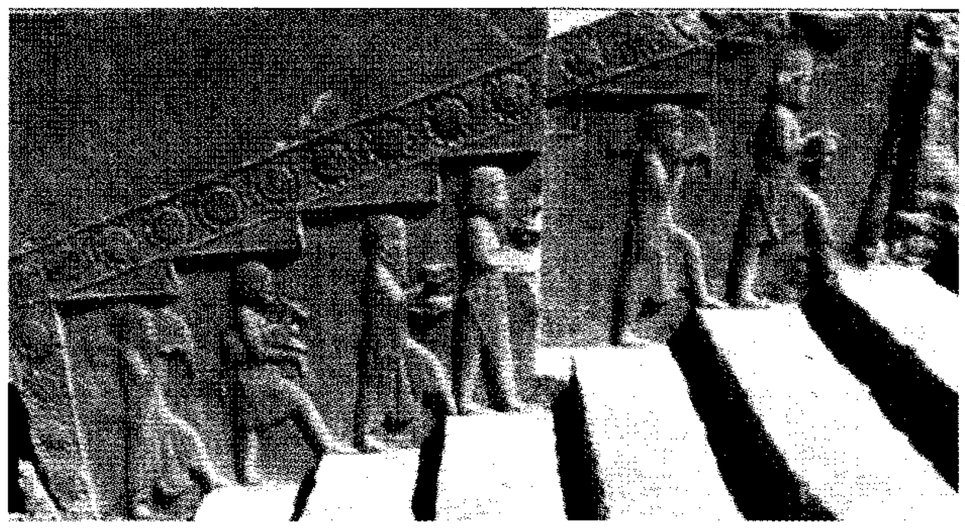

پایه‌گذار نوروز معرفی شده‌است. پدید آوری نوروز در *شاهنامه*، بدین گونه روایت شده‌است که جمشید در حال گذشتن از آذربایجان، دستور داد تا در آنجا برای او تختی بگذارند و خودش با تاجی زرّین بر روی تخت نشست. با رسیدن نور خورشید به تاج زرّین او، جهان نورانی شد و مردم شادمانی کردند و آن روز را *روز نو* نامیدند.

برخی از روایت‌های تاریخی، آغاز نوروز را به بابلیان نسبت می‌دهد. برطبق این روایت‌ها، رواج نوروز در ایران به **۵۳۸** سال قبل از میلاد یعنی زمان حمله کورش بزرگ به بابل باز می‌گردد. همچنین در برخی از روایت‌ها، از زرتشت به عنوان بنیان‌گذار نوروز نام برده شده‌است. اما در *اوستا* (دست کم در *گاتها*) نامی از نوروز برده نشده‌است.

نوروز در زمان سلسله هخامنشیان

کوروش دوّم بنیان‌گذار هخامنشیان، نوروز را در سال **۵۳۸** قبل از میلاد، جشن ملّی اعلام کرد. وی در این روز برنامه‌هایی برای ترفیع سربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی و خانه‌های شخصی و بخشش محکومان اجرا می‌نمود. این آیین‌ها در زمان دیگر پادشاهان هخامنشی نیز برگزار می‌شده‌است. در زمان داریوش یکم، مراسم نوروز در تخت جمشید برگزار می‌شد. البته در سنگ‌نوشته‌های بجا مانده از دوران هخامنشیان، بطور مستقیم اشاره‌ای به برگزاری نوروز نشده است. امّا بررسی‌ها بر روی این سنگ‌نوشته‌ها نشان می‌دهد که مردم در دوران هخامنشیان با جشن‌های نوروز آشنا بوده‌اند، و هخامنشیان نوروز را با شکوه و بزرگی جشن می‌گرفته‌اند. شواهد نشان می‌دهد داریوش اول هخامنشی، به مناسبت نوروز در سال **۴۱۶** قبل از میلاد سکّه‌ای از جنس طلا ضرب نمود که در یک سوی آن سربازی در حال تیراندازی نشان داده شده‌است.

در دوران هخامنشی، جشن نوروز در بازه‌ای زمانی میان **۲۱** اسفند تا **۱۹** اردیبهشت برگزار می‌شده‌است.

نوروز در زمان اشکانیان و ساسانیان

در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز نوروز گرامی داشته می‌شد. در این دوران، جشن‌های متعددی در طول یک سال برگزار می‌شد که مهمترین آنها نوروز و مهرگان بود. برگزاری جشن نوروز در دوران ساسانیان چند روز (دست کم شش روز) طول می‌کشید و به دو دوره *نوروز کوچک* و *نوروز بزرگ* تقسیم می‌شد. نوروز

کوچک یا نوروز عامه به مدت پنج روز، از یکم تا پنجم فروردین گرامی داشته می‌شد و روز ششم فروردین (خردادروز)، جشن نوروز بزرگ یا نوروز خاصه برپا می‌شد. در هریک از روزهای نوروز عامه، طبقه‌ای از طبقات مردم (دهقانان، روحانیان، سپاهیان، پیشه‌وران و اشراف) به دیدار شاه می‌آمدند و شاه به سخنان آنها گوش می‌داد و برای حل مشکلات آنها دستور صادر می‌کرد. در روز ششم، شاه حق طبقات گوناگون مردم را ادا کرده بود و در این روز، تنها نزدیکان شاه به حضور وی می‌آمدند.

شواهدی وجود دارد که در دوران ساسانی سال‌های کبیسه رعایت نمی‌شده است. بنا بر این نوروز هر چهار سال، یک روز از موعد اصلی خود (آغاز برج حمل) عقب می‌ماند و در نتیجه زمان نوروز در این دوران همواره ثابت نبود و در فصل‌های گوناگون سال جاری بود.

اردشیر بابکان، بنیانگذار سلسله ساسانیان، در سال ۲۳۰ میلادی از دولت روم که از وی شکست خورده بود، خواست که نوروز را در این کشور به رسمیت بشناسند. این درخواست مورد پذیرش سنای روم قرار گرفت و نوروز در قلمرو روم به ***Lupercal*** معروف شد.

در دوران ساسانیان، ۲۵ روز پیش از آغاز بهار، در دوازده ستون که از خشت خام برپا می‌کردند، انواع حبوبات و غلات (برنج، گندم، جو، نخود، ارزن، و لوبیا) را می‌کاشتند و تا روز شانزدهم فروردین آنها را جمع نمی‌کردند. هر کدام از این گیاهان که بارورتر شود، در آن سال محصول بهتری خواهد داد. در این دوران همچنین متداول بود که در بامداد نوروز، مردم به یکدیگر آب بپاشند. از زمان هرمز اوّل مرسوم شد که مردم در شب نوروز آتش روشن نمایند. همچنین از زمان هرمز دوّم، رسم دادن سکه در نوروز به‌عنوان عیدی متداول شد.

نوروز پس از اسلام

از برگزاری آیین‌های نوروز در زمان امویان نشانه‌ای در دست نیست و در زمان عبّاسیان نیز به نظر می‌رسد که خلفا گاهی برای پذیرش هدایای مردمی، از نوروز استقبال می‌کرده‌اند. با روی کار آمدن سلسله‌های سامانیان و آل بویه، جشن نوروز با گستردگی بیشتری برگزار شد.

در دوران سلجوقیان، به دستور جلال‌الدین ملک شاه سلجوقی تعدادی از ستاره‌شناسان ایرانی از جمله خیام برای بهترسازی گاه‌شمار ایرانی گرد هم آمدند. این گروه، نوروز را در یکم بهار (ورود آفتاب به برج حمل) قرار دادند و جایگاه آن را ثابت نمودند. بر اساس این گاه‌شمار که به تقویم جلالی معروف شد، برای ثابت ماندن نوروز در آغاز بهار، مقرّر شد که حدوداً هر چهار سال یک بار (گاهی هر پنج سال یک بار)، تعداد روزهای سال را بجای ۳۶۵ روز برابر با ۳۶۶ روز در نظر بگیرند. این گاه‌شمار از سال ۳۹۲ هجری آغاز شد.

نوروز در دوران صفویان نیز برگزار می‌شد. در سال ۱۵۹۷ میلادی، شاه عباس صفوی مراسم نوروز را در عمارت نقش جهان اصفهان برگزار نمود و این شهر را پایتخت همیشگی ایران

اعلام نمود.

نوروز در دوران معاصر

نوروز به عنوان یک میراث فرهنگی در دوران معاصر همواره مورد توجّه مردم قرار داشته و هر ساله برگزار می‌شود. البته برگزاری جشن نوروز به صورت آشکار در برخی از کشورها توسط برخی حکومت‌ها برای مدت زمانی ممنوع بوده‌است. حکومت شوروی برگزاری جشن نوروز را در برخی از کشورهای آسیای میانه مانند ترکمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان ممنوع کرده بود و این ممنوعیت تا زمان میخائیل گورباچف ادامه داشت. با این وجود، مردم این مناطق نوروز را به گونهٔ پنهانی و یا در روستاها جشن می‌گرفته‌اند. همچنین برخی از مردم این مناطق برای جلب موافقت مقامات محلی نام دیگری بر روی نوروز می‌گذاشتند؛ بطور مثال در تاجیکستان، مردم با اطلاق جشن *لاله* یا جشن *۸ مارس* سعی می‌کردند که آیین‌های نوروز را بی‌مخالفت مقامات دولتی بجای آورند. همچنین در افغانستان، در دوران حکومت طالبان، برگزاری جشن نوروز ممنوع بود و این حکومت تنها تقویم هجری قمری را به رسمیت می‌شناخت.

جشن نوروز در بین قوم سالار در چین

جغرافیای نوروز

منطقه‌ای که در آن جشن نوروز برگزار می‌شد، امروزه شامل چند کشور می‌شود و همچنان در این کشورها جشن گرفته می‌شود. برخی آیین‌های نوروز در این کشورها با هم متفاوت‌اند. مثلاً در افغانستان *سفره هفت میوه* می‌چینند؛ اما در ایران سفره هفت سین می‌اندازند.

جغرافیای نوروز با نام نوروز یا مشابه آن، سراسر خاورمیانه، بالکان، قزاقستان، تاتارستان، در آسیای میانه چین غربی (ترکستان چین)، سودان، زنگبار، در آسیای کوچک سراسر قفقاز تا آستراخان و نیز آمریکای شمالی، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، بوتان، نپال و تبت را شامل می‌شود. همچنین در کشورهایی مانند مصر و چین که جزو سرزمین‌هایی نیستند که در آنها نوروز جشن گرفته می‌شد، امّا امروزه جشن‌هایی مشابه جشن نوروز در این کشورها برگزار می‌شود.

کشورهایی که در آنها نوروز تعطیل عمومی است عبارتند از: ایران، افغانستان (۴ روز)، آلبانی (۴ روز)، آذربایجان (۷ روز)، گرجستان (برای آذری‌ها)، هندوستان (برای پارسی‌ها)، عراق

(فقط درکردستان عراق)، قزاقستان (۴ روز)، کوسووو (۲۱ مارس)، قرقیزستان (۲۱ مارس)، تاجیکستان (۴ روز)، ترکمنستان (۴ روز) و ازبکستان (۲۱ مارس).

در تاریخ ۳۰ مارس ۲۰۰۹ (۱۰ فروردین ۱۳۸۸)، پارلمان فدرال کانادا، اوّلین روز بهار هرسال را به عنوان نوروز (Nowruz Day)، عید ملّی ایرانیان و بسیاری اقوام دیگر نامگذاری کرد. در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۱۰ سازمان ملل متحد با تصویب یک قطعنامه در مقرّ سازمان در نیویورک، عید نوروز را به عنوان روز بین‌المللی نوروز و فرهنگ صلح در جهان به رسمیت شناخت.

پریدن کُردهای ترکیه از روی آتش در نوروز

آیین‌های نوروزی

۱ - خانه‌تکانی

خانه‌تکانی یکی از آیین‌های نوروزی است که مردم بیشتر مناطقی که نوروز را جشن می‌گیرند به آن پای‌بندند. در این آیین، تمام خانه و وسایل آن در آستانه نوروز گردگیری، شستشو و تمیز می‌شوند. این آیین در کشورهای مختلف از جمله ایران، تاجیکستان و افغانستان برگزار می‌شود.

۲ - آتش‌افروزی

رسم افروختن آتش، از زمان‌های کهن در مناطق نوروز متداول شده است. در ایران، جمهوری آذربایجان و بخش‌هایی از افغانستان، این رسم به صورت روشن کردن آتش در شب آخرین چهارشنبه سال متداول است. این مراسم چهارشنبه‌سوری نام دارد. پریدن از روی آتش در ایام نوروز در ترکمنستان نیز رایج است.

همچنین رسم افروختن آتش در بامداد نوروز بر پشت بام‌ها در میان برخی از زرتشتیان (از جمله در برخی از روستاهای یزد در ایران) مرسوم است.

۳ - حاجی فیروز

حاجی فیروز منادی سنتی نوروز است که در روزهای نزدیک به نوروز در کوچه‌ها و خیابان‌های ایران ظاهر می‌شود.

حاجی فیروز که مردی است با چهره سیاه کرده و لباسی به رنگ قرمز همراه با کلاه دوکی شکل قرمز دایره و دنبکی به دست می‌گیرد، به خیابان می‌آید و به رقص و شیرین‌کاری و خواندن شعرهای ضربی به رقص می‌پردازد. مردم از هرسنّی دور او جمع می‌شوند و همراه با او شادی می‌کنند. گفته می‌شود که سیاهی صورت حاجی فیروز به دلیل بازگشت او از سرزمین مردگان است.

۴ـ سفرهٔ هفت سین

سفره هفت سین از سفره‌های نوروزی است که در ایران، جمهوری آذربایجان و برخی از نقاط افغانستان رایج است.

سفره‌های نوروزی یکی از آیین‌های مشترک در مراسم نوروز در بین مردمی است که نوروز را جشن می‌گیرند. در بسیاری از نقاط ایران، جمهوری آذربایجان و برخی از نقاط افغانستان، سفره هفت سین پهن می‌شود. در این سفره هفت چیز قرار می‌گیرد که با حرف سین آغاز شده باشد؛ مثل سیر، سنجد، سمنو، سیب و... به هفت سینی که چیده می‌شود معانی خاصی نسبت داده‌اند. مثلاً سیب را نماد زیبایی و تندرستی، سنجد را نماد عشق و محبّت، وسکّه را رزق و روزی گفته‌اند.

حاجی فیروز

سفره نوروز از زمان‌های کهن بوده امّا به این صورت بوده است که سفره‌ای را پهن می‌کردند و در بشقاب‌های سفالی و یا فلزی انواع آجیل‌های خشک شده مانند توت خشک، برگه خشک شده زردآلو و هلو و پختیک (پخته شده و خشک شده لبو) و عسل و سرشیر خشک شده، کلوچه، گعگ (کیک) قطاب و نان سرموکی و... می‌گذاشتند. تخم مرغ رنگ شده هم حتماً در سفره وجود داشت. در این سفره بعضی چیزها فقط جنبه زیبایی داشت مانند تخم مرغ و آیینه ولی سایر چیزها برای خوردن و پذیرایی میهمانان بود و هر زمان که تمام می‌شد بلافاصله صاحبخانه ظروف را مجدد برای میهمانان جدید پُر می‌کرد. امّا اینکه هفت چیز با نام سین باشد پدیدهٔ جدیدی است. به نظر می‌رسد گذاشتن هفت جزء آغازشونده با حرف سین در سفرهٔ نوروزی پدیده‌ای است که در اواخر دورهٔ قاجار رایج شده و پیشینهٔ تاریخی ندارد، بلکه توسط رسانه‌ها فراگیر شده است. ضمناً مردم قبل از نوروز به حمّام می‌رفتند و شلوغ‌ترین روزهای سال گرمابه‌ها، چند روز سال نو بود. گرمابه که معمولاً با چوب و هیزم در گُرخانه یا آتش‌خانه آب حمّام را گرم می‌کرد حتماً یک ذخیره خاص چوب و هیزم را برای روزهای نوروز ذخیره می‌کرد. شب نوروز همه پلو یا چلو خورش می‌خوردند. بسیاری از خانواده‌ها سالی فقط یک بار می‌توانستند چلو خورش بخورند و آنهم شب نوروز بود. از این پلو برای فقرا، سلمانی (آرایشگر) و حمّامی (مسئول آتش حمام) و برای کدخدای هر محل هم پیشکش می‌بردند.

پهن کردن سفرهٔ نوروزی در ایران آداب و رسوم خاصی دارد و روی سفره اجزای دیگری بویژه آینه، شمع، و آب نیز حضور دارد. از

دیگر اجزای سفرهٔ امروزی می‌شود از ماهی و تخم مرغ رنگ‌شده یاد کرد.

در کابل و شهرهای شمالی افغانستان، سفره هفت میوه متداول است. در این سفره، هفت میوه قرار می‌گیرد: از جمله کشمش سبز و سرخ، چارمغز، بادام، پسته، زردآلو و سنجد. چیدن سفره‌ای مشابه با استفاده از میوه خشک شده، در بین شیعیان پاکستان هم مرسوم است.

علاوه بر این، سفره هفت شین در میان زرتشتیان، و سفره هفت میم در برخی نقاط واقع در استان فارس در ایران متداول است. در جمهوری آذربایجان عدد هفت اهمیتی ندارد و بر روی سفره‌های نوروزی خود، آجیل قرار می‌دهند.

۵- غذاهای نوروزی

یکی از متداول‌ترین غذاهایی که به مناسبت نوروز پخته می‌شود، سمنو (*سمنک، سومنک، سوملک، سمنی، سمنه*) است. این غذا با استفاده از جوانه گندم تهیّه می‌شود. در بیشتر کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند، این غذا طبخ می‌شود. در برخی از کشورها، پختن این غذا با آیین‌های خاصی همراه است. زنان و دختران در مناطق مختلف ایران، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان سمنو را به صورت دسته‌جمعی و گاه در طول شب می‌پزند و درهنگام پختن آن سرودهای مخصوصی می‌خوانند.

پختن غذاهای دیگر نیز در نوروز مرسوم است. بطور مثال در بخش‌هایی از ایران *سبزی پلو با ماهی* در شب عید، در افغانستان *سبزی چلو با ماهی*، در ترکمنستان *نوروزبامه*، در قزاقستان *اویقی آشار*، در بخارا *انواع سمبوسه* پخته می‌شود. بطور کلّی پختن غذاهای نوروزی در هر منطقه‌ای که نوروز جشن گرفته می‌شود مرسوم است و هر منطقه‌ای غذاها و شیرینی‌های مخصوص به خود را دارد.

۶- دید و بازدید

دید و بازدید عید یا عید دیدنی یکی از سنّت‌های نوروزی است که در بیشتر کشورهایی که آن را جشن می‌گیرند، متداول است. در برخی از مناطق، یاد کردن از گذشتگان و حاضرشدن بر مزار آنان در نوروز نیز رایج است.

۷- مسابقات ورزشی

برگزاری مسابقات ورزشی عمومی در معابر شهری و روستایی، یکی دیگر از آیین‌هایی

شعرهای حاجی فیروز

حاجی فیروزه،
سالی یه روزه،
همه می‌دونن،
منم می‌دونم،
عید نوروزه.
ارباب خودم ساماالاعلیکم،
ارباب خودم سر تو بالا کن،
ارباب خودم منو نیگا کن،
ارباب خودم لطفی به ما کن.
ارباب خودم بزبز قندی،
ارباب خودم چرا نمی‌خندی؟
بشکن بشکنه بشکن،
من نمی‌شکنم بشکن،
اینجا بشکنم یار گله داره،
اونجا بشکنم یار گله داره!
این سیاه بیچاره چقد حوصله داره

است که در برخی از کشورها به مناسبت نوروز برگزار می‌شود. در ترکمنستان، مردان و زنان ترکمن، بازی‌ها و سرگرمی‌های ویژه‌ای از جمله سوارکاری، کُشتی، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی و شطرنج برگزار می‌کنند. برپایی جنگ خروس و شاخ‌زنی قوچ‌ها از دیگر مراسمی است که در ترکمنستان برگزار می‌شود.

در استان‌های شمالی افغانستان نیز مسابقات بُزکشی به مناسبت‌های مختلف از جمله نوروز برگزار می‌شود.

۸- طبیعت‌گردی

مردم ایران روز سیزدهم فروردین، به مکان‌های طبیعی مانند پارک‌ها، باغ‌ها، جنگل‌ها و مناطق خارج از شهر می‌روند. این مراسم سیزده بدر نام دارد. از کارهای رایج در این جشن، گره زدن سبزه و گفتن دروغ سیزده است. مراسم سیزده بدر در مناطق غربی افغانستان از جمله شهر هرات نیز برگزار می‌شود. با وجودی که روز سیزدهم فروردین در کشور افغانستان جزو تعطیلات رسمی نیست، امّا مردم این مناطق برای گردش در طبیعت، عملاً کسب و کار خود را تعطیل می‌کنند. مردم این منطقه همچنین اوّلین چهارشنبه سال را نیز با گردش در طبیعت سپری می‌کنند.

علاوه بر این، ساکنان کابل در افغانستان، در طول دو هفته اول سال برای گردش به همراه خانواده به مناطقی که در آنها گل ارغوان می‌روید، می‌روند.

یکی دیگر از آیین‌های نوروز که در آسیای میانه و کشور تاجیکستان مرسوم است، مراسم گُل‌گردانی و بلبل‌خوانی است. گُل گردان‌ها از دره و تپه و دامنهٔ کوه‌ها، گُل چیده و اهل دهستان خود را از پایان یافتن زمستان و فرا رسیدن عروس سال و آغاز کشت و کار بهاری و آمدن نوروز مژده می‌دهند.

۹- نوروزخوانی

نوروزخوانی یا بهارخوانی یا نوروزی، گونه‌ای از آوازخوانی است که در گذشته در ایران رواج داشته است. در حال حاضر رواج اینگونه آوازخوانی بیشتر در استان‌های مازندران و گیلان است. در نوروز خوانی افرادی که به آنها نوروزخوان گفته می‌شود پیش از آغاز فصل

بهار به صورت دوره‌گردی به شهرها و روستاهای مختلف می‌روند و اشعاری در مدح بهار یا با ذکر مفاهیم مذهبی به صورت بداهه یا از روی حافظه می‌خوانند. این اشعار اکثراً به زبان‌های طبری و گیلکی می‌باشد. این اشعار بیشتر به صورت ترجیع‌بند بوده و توسط یک یا چند شخص هم‌زمان خوانده می‌شود.

منتقدان نوروز

نویسندگان و نظریه پردازانی نیز بوده‌اند که نوروز را آیینی ناپسند و مذموم می‌دانستند. برخی روحانیون، پس از انقلاب سال ۵۷ سعی در زدودن نوروز از تقویم ایران کردند. مرتضی مطهّری بزرگداشت چهارشنبه سوری را از آن "احمق‌ها" می‌دانست، و آیین نوروز را "ضد اسلام". آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی نیز گفت: «امیدوارم عید غدیر جای نوروز را بگیرد». پیشتر از این نیز امام محمد غزالی در *کیمیای سعادت* نوشته بود: «... اظهار شعار گبران حرام است بلکه نوروز و سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد...».

در دوران معاصر نیز برخی مسئولین جمهوری اسلامی ایران را متهم به تلاش در مذهبی کردن نوروز کرده‌اند. آنها بطور نمونه به چنین گفتارهایی که سعی در ترویج مهدویت با نوروز را دارد اشاره دارند:

«نوروز روز آماده شدن برای تحقق حاکمیت الهی بر جهان است. همه ما باید نوروز را با همه خوبی‌هایش و پیام‌هایش که خلاصه در یک پیام است و آن پیام انتظار و استقبال از بهار بشریت و خرّمی دوران یعنی حاکمیت آخرین ولیّ خدا، منجی موعود است را گرامی بداریم».

جشن جهانی نوروز

در ۷ فروردین ۱۳۸۹ نخستین دورهٔ جشن جهانی نوروز در تهران برگزار شد و این شهر به عنوان "دبیرخانهٔ نوروز" شناخته شد. در این جشن، سران کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند گردهم می‌آیند و این آیین باستانی را گرامی می‌دارند. هرساله یکی از این کشورها، میزبان جشن جهانی نوروز است.

روز جهانی نوروز

چنانکه در ابتدا ذکر آن به میان آمد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ سه‌شنبه ۴ اسفند ۱۳۸۸ برابر با ۲۳ فوریه ۲۰۱۰ با تصویب قطعنامه‌ای روز ۲۱ مارس برابر با ۱ فروردین را در چارچوب ماده ۴۹ و تحت عنوان *فرهنگ صلح* به عنوان *روز جهانی نوروز* به تصویب رسانده و در تقویم خود جای داد، طی این اقدام که برای نخستین بار در تاریخ این سازمان صورت گرفت، *نوروز* ایرانی به عنوان یک مناسبت بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. ■

منبع: دانشنامه ویکی‌پدیا
به زبان‌های فارسی، انگلیسی و ایتالیایی

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D9%88%D8%B1%D9%88%D8%B2
http://it.wikipedia.org/wiki/Nawruz
http://en.wikipedia.org/wiki/Nowruz

دنبالهٔ یادداشت ماه از صفحهٔ ۲

شخص بهائی همهٔ احکام را به حُبّ جمال محبوب انجام می‌دهد امّا در عین حال غافل از فوائد طبّی و بهداشتی روزه که بعضی از پزشکان بر آن تکیه کرده‌اند نبوده و نیست و مسلّماً همهٔ احکام الٰهی حاوی فوایدی است که همواره مورد شناسایی ما نیست.

روزهٔ بهائی در واقع هم اثرات روحانی دارد و هم حاوی نتایج و برکات جسمانی است امّا البتّه توجّه مؤمن به اطاعت از حکم و فرمان الٰهی است که به تبع آن مزایای مختلف حاصل می‌آید و فراوانند نفوسی که نه فقط در ایّام هاء بلکه در دورهٔ صیام نیز به یاد فقرا و مساکین هستند و در اِطعام آنها دریغ ندارند.

ادعیهٔ حضرت محبوب که در سنهٔ **۱۳۳۹** در مصر نشر شد و بعد بر آن اساس چاپ‌های تازه‌تری صورت گرفت حدود **۲۲** صفحه را به ادعیهٔ صیام اختصاص داده که زیارت آنها و تفکّر و تمعّن در آنها کمال اهمّیّت را حائز است. از جمله در یکی از این ادعیه به صورت نوعی ترجیع بند یعنی مکرّراً آمده که:

«ترانی یا آلهی متمسّکاً باسمک الاقدس الانور الاعزّ الاعظم العلیّ البهیٰ و متشبّثاً بذیل تشبّث به مَن فی الاخرة و الاولیٰ»

یعنی خدایا می‌بینی که من به اسم اقدس تو متمسّک هستم و به ذیل تو متشبّث. یعنی مؤمن در حین اجرای فرائض صوم است که خود احساس این تمسّک و تشبّث به دامن فضل و موهبت الٰهی را می‌کند و این بی‌تردید موهبت بزرگی است که در ضمن اجرای سایر احکام به آن قوّت مطرح نشده است.

این نکته گفتنی است که در میان متصوّفه متأسّفانه بودند کسانی که احکام را به معانی باطنی تعبیر می‌کردند و در نتیجه از اعمال عین آنها خود را معاف می‌انگاشتند. خواجه عبدالله انصاری روزه جوانمردان طریقت را چنین توصیف می‌کند: «چنانکه تو تن را به روزه‌داری و از طعام و شراب بازداری، ایشان دل را به روزه درآرند و از جمله مخلوقات بازدارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری، ایشان از اوّل عمر تا به آخر عمر روزه دارند» که البتّه روزه تمام عمر آن هم در دل یعنی انقطاع از ما سوی‌الله خوب است امّا جای روزه را که در دین الزام شده نمی‌گیرد.

امید که یاران عزیز از این فرصت فرخنده‌ای که با پیش آمدن ایّام صیام حاصل شده نه فقط برای تزکیهٔ نفس و انقطاع از ماسوی‌الله بهره خواهند گرفت بلکه با قلب طاهر به درگاه الٰهی دعا خواهند کرد که هرچه زودتر بلایا و مشقّات وارده بر احبّای ایران پایان یابد و مصداق این دعای جمال ابهیٰ روی کند که در یکی از ادعیهٔ صیام فرموده‌اند:

«اسألک یا آلهی بک و بهم بان تقدّر فی هٰذه السّنه عزّاً لِاحبّائک»

یعنی خدایا از تو خواستارم که به لطف خود و به خاطر برترین خلقت، عزّت را در این سال برای احبّایت مقدّر بداری». (*ادعیهٔ حضرت محبوب*، ص۱۲۰) ■

ایران، از ماراتن تا صلح اعظم

سخنرانی جناب گلنفورد میچل Glenford Mitchell
درکنفرانس انجمن دوستداران فرهنگ ایران، سپتامبر ۲۰۱۱

ترجمهٔ مینو ثابت

دوستان عزیز بهائی و دوست‌داران عزیز بهائیان

برای من نهایت افتخار است که در حضور شما باشم. قبل از هر چیز لازم می‌دانم سپاس خود را به حضور اعضاء "انجمن دوست‌داران فرهنگ ایران بخاطر کار بزرگی که انجام می‌دهند و بوسیله آن تفاهم و دوستی در بین مردم بوجود می‌آورند تقدیم کنم. بنظر من در این مقطع از زمان این کار مهم و بزرگی است.

بعد از همه مطالبی که از سخنرانان این جلسات شنیدم از خود می‌پرسم که من چرا اینجا هستم چون آنچه لازم بود گفته شده، ولی به هر حال اجازه می‌خواهم که من هم سخنان خودم را بگویم.

در حدود ۲۵۰۰ سال قبل جنگی در بین ایرانیان و یونانیان در محلی به نام ماراثُن در خاک یونان بوقوع پیوست. این اوّلین اقدام داریوش شاهنشاه ایران برای فتح یونان بود ولی نتیجه‌ای که بدست آمد حیرت‌انگیز بود و بر خلاف برتری تعداد سپاهیان ایران در این جنگ، یونانیان پیروز شدند. این پیروزی در پیشرفت بعدی تمدّن یونان نقطهٔ عطفی بشمار آمده است. یکی از آثار این پیروزی حتّی در زمان ما به کار بردن نام ماراثُن در ورزش دو و میدانی است و اصل آن از این داستان منشأ گرفته که یک دوندهٔ یونانی به نام فیدی‌پیدس Pheidippides که در جنگ مذکور شرکت داشت مأمور رساندن خبر پیروزی غیر منتظره سپاه یونان به مردم آتن گردید. او مسافت ۴۰ کیلومتر از ماراثُن تا آتن را بدون وقفه دوید و پس از وارد شدن به مقصد و اعلام پیروزی یونانی‌ها، بر اثر خستگی مفرط بر زمین افتاده جان داد. برای این داستان ارزش بیش از اندازه قائل شده‌اند تا جایی که معروف‌ترین ورزش المپیک با نام دوی ماراثُن مبدّل به سمبُل مسابقات جهانی المپیک شده است. این مسابقه در تمام دوره‌های بازی‌های

اُلمپیک که آغاز آن در سال ۱۸۹۶ در آتن بود، جزء مسابقه‌های ورزشی بوده است.

البته ما امروز در اینجا برای بیان یک واقعه ورزشی گرد هم نیامده‌ایم و به دنبال ورزش دو و میدانی ماراثُن نیستیم ولی منظور اینست که کوشش انسان‌ها در طول تاریخ برای رسیدن به هدف صلح نیز می‌تواند نوعی ماراثُن بشمار آید.

کشور ایران در تلاش برای رسیدن به صلح سابقه‌ای تاریخی دارد. بنا بر این من امروز برای بیان مطلب خود از عنوان جالب "ایران، از ماراثُن تا صلح اعظم" را برگزیده‌ام، به این امید که در خلال سخنان خود بتوانم نمای با شکوهی را که در انتظار آیندهٔ ایران است تا اندازه‌ای ترسیم نمایم.

با نگاهی به گذشته باید گفت که آنچه که واقع شده در حقیقت فاجعه و یا مصیبتی نیست که در ذهن مردم جای گرفته است بلکه باید آن را به چشم موهبتی نگریست که به گونه‌ای اسرارآمیز به جهان و جهانیان اعطاء شده است.

در سال ۴۹۰ قبل از میلاد در دوره هخامنشیان، پس از جنگ‌هایی که بوقوع پیوست ایران تبدیل به یک امپراطوری بزرگ شده بود. این امپراطوری با شاهان عادل، عظمت سپاه و اداره سرزمینی در نهایت قدرت که به پهنای قاره امریکا بود، پرآوازه گشته بود. مردم این سرزمین از هر قوم و نژادی با یکدیگر در نهایت صلح و صفا می‌زیستند. داریوش امپراطور ایران با آنکه از هر جهت از امپراطوری خود خاطر جمع بود ولی آرزوی دستیابی به سرزمین‌های جدید را نیز در سر می‌پرورانید و با آنکه تا مرزهای کشور یونان را در تصرف خود داشت ولی همواره در آرزوی تصرف یونان بود. اقدام برای دستیابی به این هدف هنگامی صورت گرفت که مردم یونان در پی ایجاد یک سیستم جدید برای اداره حکومت خود بودند و آن حکومتی بود که اساس آن بر آزادی سیاسی بنا نهاده شده بود و به نام دموکراسی خوانده می‌شد. یونانیان از این آزادی که پس از سالیان طولانی نارضایتی از حکومت‌های خودکامه می‌رفت تا شکل بگیرد، در هیجان بسر می‌بردند و با این آرزوی آزادی که سر تا پای آنان را فرا گرفته بود وقتی از قصد داریوش آگاه شدند با آنکه سپاه پرقدرتی هم نداشتند ولی تصمیم بر مقاومت گرفتند. یکی از فرماندهان سپاه یونان که از قبل نیز با ایرانیان درگیر شده بود فرماندهی لشکر یونان را بر عهده گرفت و نقشه‌ای طرح کرد که به نظر می‌رسید می‌تواند در مقابل ارتش بزرگ ایران و ساز و برگ جنگی مفصّل آن، مؤثر واقع گردد. این نقشه موفقیّت بزرگی بدست آورد و طی آن بیش از ۶ هزار از ۲۹ هزار سرباز ایرانی به قتل رسیدند و بقیّه به امید حمله دوباره عقب نشستند. این حملهٔ دوباره هرگز بوقوع نپیوست. در این جنگ فقط ۱۹۲ سرباز یونانی کشته شدند.

نبرد ماراثُن آغازی برای پایان حملات ایران به قصد تسخیر یونان بود. حمله بعدی ایرانیان که ده سال بعد از آن نبرد صورت گرفت دوباره منجر به شکست آنان شد و پس از آن دیگر ایران با یونان درگیر نشد.

پیروزی در نبرد ماراثُن روحیه یونانیان را به شدت تقویت کرد. چنین نتیجه‌گیری شد که پیروزی درخشان سربازان یونان پشتوانه‌ای برای ارزش‌های دموکراتیک مردم یونان و در مقابل، این ارزش‌ها سبب بالا رفتن روحیه سربازان و پیروزی آنان در نبرد گردید. نویسندگان و خطیبان یونان طیّ نسل‌های بعد هنوز هم این نظریه را تأیید می‌کردند. این روحیه مثبت قدرتی چشم‌گیر در سعی و کوشش یونانیان بوجود آورد وسبب بروز عقاید و افکار جدیدی شد که پایه و اساس تمدّن وفرهنگ آنان را بنا نهاد.

ریچارد ای. بیلوز Richard A. Billows در کتاب تاریخ وقایع خود که در سال گذشته به چاپ رسید می‌نویسد نبرد ماراثُن به همان صورت که در تاریخ یونان و غرب نقطه عطف را تشکیل داده بود در قرن نوزدهم بار دیگر تکرارشد. جان استوارت میل John Stuart Mill فیلسوف انگلیسی می‌نویسد: واقعه نبرد ماراثُن حتی از نبرد هِیستینگز Hastings که در تاریخ خود انگلستان بوقوع پیوسته است مهم‌تر بشمار می‌رود. چنین سخنی از جانب یک شخصّیت مهم انگلیسی درباره نبرد هیستینگز که خود سرآغازی در شکل‌گیری ملّت انگلیس است بسیار جالب توجه است.

بسیاری ازمورّخین دارای نظرهای متفاوتی دربارهٔ نبرد سرنوشت‌سازماراثُن می‌باشند ولی از نظر بیلوز اگر در این نبرد ایرانیان بر یونانیان غالب می‌آمدند دموکراسی یونان در نطفه خفه می‌شد. او به این نتیجه می‌رسد که برخورد این دوسپاه متخاصم درآن روز یکی از وقایع مهم در تاریخ جهان بشمار می‌آید و در آن روز، سرنوشت تاریخ بشریت را از یک سو به سویی دیگر تغییر داد. در نتیجه ایران خود نیز از نهضت روشن‌بینی یونان بی‌نصیب نماند و نتایج مثبت این نهضت سبب تحرّک و پیشرفت جامعه ایران نیز شد. این به آن معنی نیست که ایران پس از حمله اسکندر در یک گذرگاه کوتاه تاریخ جزو متصرّفات امپراطوری یونان درآمد. بسیار مهم است که بدانیم تاریخ جنگ‌های ایران و یونان که توسط مورّخان یونانی نوشته شده است بمرور زمان درقرون بعد از طرف ایرانیان به صورت حقایقی مسلّم پذیرفته شد زیرا ایران مدّتی پس از تسلّط اعراب تاریخ گذشته خود را رفته رفته به بوته فراموشی سپرد. برنارد لوئیس Bernard Lewis مورّخ می‌نویسد تنها اطّلاعاتی که از ایران باستان بجای مانده توسط یهودیان و یونانیان نوشته شده و درحالیکه این دو ملّت درباره کورش مطالبی نوشته‌اند از خود ایرانیان اطّلاعاتی در این مورد بدست نیامده است. لوئیس می‌نویسد تاریخ کلاسیک یونان از کشمکش‌های مداوم بین ایران و یونان خبر می‌دهد که شروع آن به صورت حمله از جانب ایران بوده و با حمله متقابل اسکندر به اوج خود رسیده است. او همچنین می‌نویسد با آنکه تاریخ این دو ملّت مملو از جنگ و جدال است ولی لحن نوشتجات تاریخ کهن یونان درباره ایران همواره با احترام و حتّی گاهی با نوعی همدردی همراه بوده است. مثلاً

آیسخولوس Aeschylus که خود از حریفان جنگی ایرانیان بشمار می‌رفت در نمایشنامه‌ای که به نام "ایرانیان" نوشته با حریفان ایرانی خود که در جنگ شکست خورده بودند اظهار همدردی کرده است.

قرن‌ها بعد فردوسی شاهکار خود را به نام *شاهنامه* نوشت و به این وسیله جان تازه‌ای در کالبد بپا خاسته ایران دمید. آذر نفیسی در پیشگفتار خود که برای ترجمه انگلیسی این کتاب که توسط دیک دیویس Dick Davis انجام شده چنین می‌نویسد: شاهنامه بمنزلهٔ شناسنامهٔ ایرانیان است و نشانی از زنده بودن آنان دارد.

نباید اجازه داد که افکارسازنده و اختراعات هوشمندانه ایرانیان در دنیای قبل از اسلام در مقابل فرهنگ و تمدن یونان به فراموشی سپرده شود. در واقع تمدّن درخشان ایران به طرق مختلف در جهان پرتو افکن بود و هنگامی ایران متوجّه یونان شد که بزرگترین، قدرتمندترین و ثروتمندترین قدرت‌های جهان آن روز شناخته می‌شد. این کشور با قدرت ابداعی خود در پیشرفت جهان سهم بسزایی داشته است و اختراعاتی را به عرصه ظهور درآورده که دنیای امروز از آنها بی‌خبراست. مثلاً یکی از آنها در اسب سواری اختراع رکاب است که در دنیای آن روز تحوّل بزرگی در سیستم خبر رسانی وحمل و نقل ایجاد کرد و همچنین تأثیر بسزایی در جنگ‌ها داشت. ایرانیان قبل از هر ملّت دیگری دارای سیستم سواره نظام آموزش دیده بودند و وقتی به ماراتن حمله کردند یونانیان هنوز از سیستم سواره نظام بی‌خبر بودند. در تاریخ یونان آمده است که چگونه اختراع رکاب سبب پیشرفت سیستم پُستی ایرانیان گردید. پُست در ایران آن روز عبارت از شبکه‌ای از قاصدانی چابک سوار و اسبانی تازه نفس بود که در سرتاسر آن سرزمین دارای چاپارخانه یا مراکز پستی بودند و دولت مرکزی به توسط همین سیستم می‌توانست با اقصی نقاط کشور در رابطه‌ای سریع باشد و اوامر دولتی را به دورترین نقاط کشور برساند. رکاب زین اسب حتی امروز برای کابوی‌های آمریکایی نیز همانند سربازان هخامنشی اهمّیّت دارد.

یکی دیگر از اختراعات ایرانیان آسیاب است که طی قرون متمادی اوّلین و یگانه منبع انرژی به غیر از انرژی عضلانی انسان و حیوان بوده است. دیگر از این اختراعات ایجاد کتاب است که اهمّیّت آن در حفظ ادب و فرهنگ ملل ناگفتنی است.

علاوه بر آنچه که به اختصار در اینجا یاد کردیم همچنین باید قبول کرد که بشریّت باید پیشرفت خود را مدیون نقش مهم ایران در دایره علم و دانش باشد.

تحوّلات علمی ایران بین قرون نهم تا چهاردهم میلادی شباهت فراوانی به تحوّلات علمی اروپا درقرون بعد از آن دارد. در مقایسه با یونان، جایگاه ایران کاملاً متمایز است و این بخاطر وجود دو نهاد برجسته یکی دیانت زرتشتی و دیگری حکومت پادشاهی در ایران قبل از اسلام بوده است.

ایمان به دیانت زرتشتی و تأثیر احکام و

دستورات آن در منش و رفتار شاهان ایران بود که سایر ملّت‌ها و ادیان آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد.

بنا به گواهی تاریخ، امپراطوری بابل بدست کورش کبیر منهدم شد و طبق فرمان او یهودیان که سالیان طولانی در اسارت بابلی‌ها بودند آزاد شدند و به سرزمین خود بازگشتند. همانطور که می‌دانید اوّلین اعلامیه حقوق بشر از طرف کورش کبیر صادر شد و به همین جهت او را پدر حقوق بشر نامیده‌اند. به نظر برنارد لوئیس در بین گزارش‌های موجود دربارهٔ نحوهٔ رفتار کورش با یهودیان شباهت‌هایی وجود دارد. در نظر او این شباهت‌ها را می‌توان هم در آثار کتاب‌های *عهد عتیق* و هم در نوشتجات یهودی که بعد از *تورات* نوشته شده مشاهده کرد. در هر دوی این آثار بسیاری از کلمات ایرانی موجود است - مثلاً کلمه پردیس (به معنی بهشت) که ریشه ایرانی دارد.

تلاقی بین دو دیانت ایرانی و یهودی در تاریخ جهان اهمّیّت فراوانی دارد. لوئیس می‌گوید تأثیر ژرف تفکّر مادّی و معنوی ایرانیان را می‌توان در پیشرفت یهودیان پس از آزادی از اسارت و سپس در مسیحیان و در نتیجه در سرزمین‌های رُم، یونان، بیزانس و بالا خره در اروپا مشاهده نمود.

مورّخان همچنین از کشمکش آسمانی بین دو نیروی خوب و بد یا ایزدی و اهریمنی که به مکافات و مجازات و جهنّم و بهشت منتهی می‌شود یاد می‌کنند که از دیانت ایرانی منشأ گرفته است. دبلیو اچ مک‌نیل W. H. McNeill مورّخ مشهور تأکید می‌کند افکار و عقایدی که منشأ زرتشتی و یهودی دارند هرگز از خاطر بشر زدوده نشده‌اند. وی می‌گوید عقیده بازگشت مسیح از این عقیده زرتشتی مایه می‌گیرد که در زمان آخر کسی از نسل زرتشت ظاهر خواهد شد و همه نیکی‌ها را در روی زمین جاری خواهد ساخت. این یک عقیده زرتشتی است و لوئیس با تأکید می‌گوید این مطلب تا بعد از آزادی قوم یهود از بابل یعنی تا بعد از قرار گرفتن آنها تحت تأثیر ایرانیان، در *تورات* یاد نشده بود.

رجعت مسیح در ادیان یهودی و مسیحی اهمّیّت فراوان دارد. تأثیر عمیق این دین ایرانی در بین باورهای دینی در غرب عموماً شناخته نشده است. منظور من از دین ایرانی از قول مورّخین است وگرنه هیچ دیانتی که از جانب پیغمبری آورده شده باشد ربطی به ملّتی که او از میان آنها برخاسته ندارد. دیانت بهائی زرتشت را به عنوان پیامبری می‌شناسد که مانند موسیٰ، عیسیٰ و محمّد تعلیماتی برای بشر آورده است و بخشی از ظهورات مستمر الٓهی است که در هر عصر و زمان در بین بشر ظاهر می‌شوند.

چنانکه گفته شد ایران در تشکیل ادیان و در پی‌آمد آن پیشرفت تمدّن ایران باستان، نقش عمده‌ای داشته است. دلائل فراوانی در رابطه این پیشرفت با ادیان زرتشتی و اسلام موجود است.

معلوم است که ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله در ایران قرن نوزدهم وسعت جدیدی به این پیشرفت بخشیده است. آئین بهائی با سرعت در سر تا سر جهان پخش شد

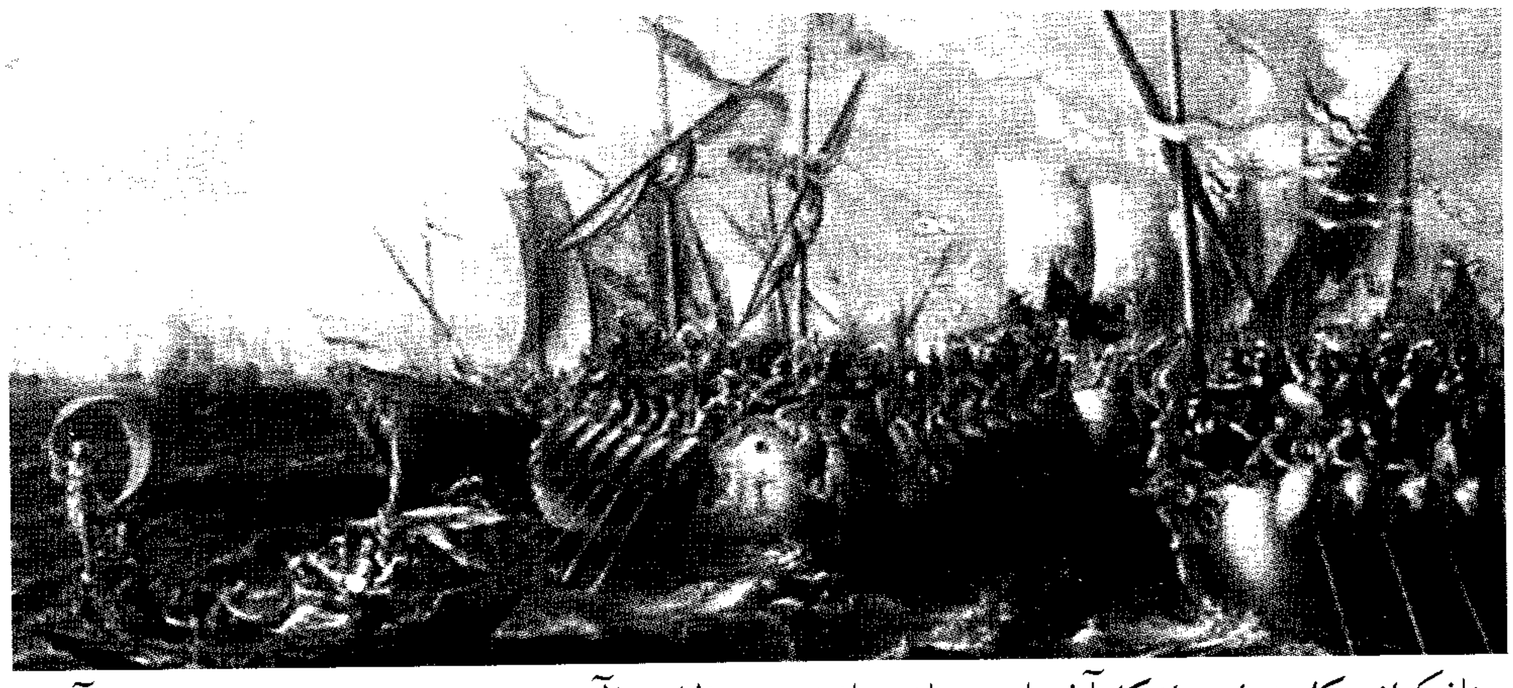

تصویری خیالی از نبرد ماراتن

چنانکه *انسیکلوپدیا بریتانیکا* آن را پس از دیانت مسیحی به عنوان دوّمین دیانت با انتشار وسیع در عالم اعلان کرد. به این ترتیب بار دیگر ایران نقش خود را به عنوان مسیری در عبور کاروان تمدّن بدست آورد ولی جای تأسّف است که بیشتر ایرانیان از این حقیقت بی‌خبر ماندند زیرا علماء اسلام بیش از یک قرن و نیم است در تلاشی که برای مخالفت با آئین بهائی در پیش گرفته‌اند مانع آگاهی ایرانیان از دانستن حقیقت تعلیمات این آئین گردیده‌اند. با همه اینها آئین بهائی در غرب قدرت گرفت و از آن طریق در گوشه و کنار جهان منتشر شد. دیانت بهائی گرچه در ایران بوجود آمد ولی یک دین ملّی - میهنی نیست بلکه آئینی جهانی است. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا در این صورت این آیین در ایران شکل گرفت؟

سؤال جالبی است و باید به آن جواب داد. در اینجا لازم است که از آثار بهائی شاهد بیاورم زیرا از خلال آنها بهتر می‌توان جواب این سؤال را دریافت. در آثار بهائی توضیحاتی موجود است که حقایقی را در مورد ظهور مظاهر الٰهی روشن می‌سازد. پیامبران الٰهی همواره در نقاطی و در میان مردمانی ظاهر شده‌اند که یا به سرعت رو به سقوط بوده و یا در پایین‌ترین درجات اخلاقی و روحانی قرار گرفته بودند. به دو نمونه از آنها در آثار بهائی توجه کنید: یکی نکبت و ادبار قوم بنی اسرائیل و سقوط آنان به پایین‌ترین درجات شؤن انسانی در دوران قبل از خروج از مصر به رهبری حضرت موسیٰ و دیگری بربریت، بت‌پرستی و کمبود اخلاقیات در میان اقوام عرب مدّت‌ها قبل از ظهور اسلام تا اینکه حضرت محمّد در بین آنها ظاهر شد و پیام خود را به آنان رسانید. حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر و مفسر آثار بهائی در این باره می‌نویسد که این شرایط در مورد ظهور دیانت بهائی نیز مصداق دارد. در هنگام ظهور حضرت بهاءالله ظلم و فساد و تباهی وصف‌ناپذیر در امور دینی و مدنی ایرانیان چنان به اوج رسیده بود که بسیاری از نویسندگان، سیاستمداران و سیّاحان در آثار خود مفصلاً به آن پرداخته‌اند.

حضرت شوقی ربّانی می‌نویسد در این

اصل حقایقی نهفته است و آن اینکه ظهور پیامبر الٰهی در بین یک ملّت نه بخاطر نژاد برتر و یا سیاست مؤثّرتر و یا روحانیت والاتر آن ملّت است بلکه در نتیجه احتیاج مفرط، انحطاط مطلق و گمراهی صرف آنهاست. ظهور پیامبر جدید در بین چنین ملّتی همچون یک اهرم سبب ارتقاء نوع بشر و رسیدن آنها به اخلاق و سلوک عالی‌تر می‌گردد.

این طرز نگرش در مورد ظهور مظاهر الٰهی بسیار جالب توجه است. حضرت شوقی ربّانی چنین ادامه می‌دهند: در چنین شرایط و حالاتی است که پیامبران می‌توانند قدرت احیاء کنندهٔ خود را در نجات ملّت خود از قعر فلاکت و بدبختی نشان دهند و به آنها قدرتی اعطاء کنند تا بتوانند پیام جدید را در میان سایر ملل و اقوام گسترش دهند و اسباب نجات آنان را نیز فراهم آورند.

امروز مردم ایران در حکم آن اهرمی هستند که در احیاء و اصلاح عالم به کار گرفته شده‌اند. خون هزاران شهیدی که در راه شناسایی این ظهور جدید ریخته شد این امر را میسر می‌سازد. به این جهت امروز ایران به صورت دریچه امیدی برای نجات عالم بشریت دیده می‌شود. بهائیان در هر نقطه که باشند به ایران عشق می‌ورزند. این عشق و علاقه با ازدیاد تعداد بهائیان در سایر نقاط جهان به صورت مضاعف افزایش می‌یابد. باید بگویم که ما بهائیان از هر کجا که باشیم خود را به نوعی ایرانی می‌دانیم! تعجب می‌کنید اگر بدانید که بعضی از اطفال ما از نژادهای مختلف سیاه، سفید، زرد و سرخ، نام‌های ایرانی دارند و ما عاشق غذای ایرانی هستیم.

پیامبران و یا مظاهر الٰهی بنا به عللی سه بار از ایران برخاسته‌اند: حضرت زرتشت، حضرت باب، و حضرت بهاءالله. بنا بر این مردم ایران سه بار افتخار پیشبرد تمدّن جهان را یافته‌اند. این نکته‌ایست که قابل توجّه است. حضرت باب با اظهار امر خود در شیراز مردم را برای ظهور قریب الوقوع حضرت بهاءالله آماده ساخت. چند نفر و از جمله طاهره شاعره مشهور مستقلاً او را شناختند و از پیروان او شدند. با ازدیاد پیروان حضرت باب و انتشار هرچه بیشتر پیام او، علماء اسلام و حکومت وقت در از میان برداشتن آنان متّحد شدند و هزاران نفر از بابیان را به قتل رساندند. در سال ۱۸۵۰ که شش سال از اعلان امر حضرت باب می‌گذشت خود او را در میدان تبریز تیرباران کردند. در این تیرباران ۷۵۰ نفر از فوج سربازان تفنگ‌هایشان را بسوی حضرت باب نشانه گرفته آتش گشودند. دو سال پس از این واقعه دو نفر بابی شوریده‌سر در پی کشتن شاه بر آمدند. کوشش آنها برای اینکار بسیار بی‌خردانه بود و بی‌نتیجه ماند. این حادثه سبب شد که حضرت بهاءالله را در سیاه چال طهران به زنجیر بکشند. در چنین محلّی بود که حضرت بهاءالله برای اوّلین بار مأموریت الٰهی خود را دریافت. با اینکه حکم رسمی درباره بی‌گناهی ایشان از هرگونه اتّهام، صادر شده بود ولی شاه به منظور مجازات، دستور تبعید ایشان را به بغداد داد. از بغداد حضرت بهاءالله

را به سایر نقاط در امپراطوری عثمانی تبعید کردند تا آنکه بالاخره ایشان را در قلعه عکّا واقع در فلسطین زندانی نمودند.

در همه جا از استانبول و ادرنه گرفته تا زندان عکّا حضرت بهاءالله پیام آلهی خود را به شاهان و رؤسای ممالک و به گوش مردم جهان رساندند. ایشان آثار فراوانی دارند که طیّ آن وحدت و یگانگی عالم انسانی را به عنوان مهم‌ترین مأموریت آلهی خود اعلام کرده و امکان تأمین آن را از طریق ترک تعصّبات از هر نوع، تساوی حقوق بین زنان و مردان، تعلیم و تربیت اجباری، تطابق بین علم و دین، تعیین یک زبان بین‌المللی برای همه مردم جهان تا بتوانند به راحتی با یکدیگر رابطه برقرار کنند، ذکر نموده‌اند.

مجموعهٔ این تعالیم به نام "نظم نوین جهانی" خوانده شده است. حضرت بهاءالله در لوحی خود خطاب به همهٔ سلاطین جهان که به نام *سورهٔ ملوک* مشهور است و همچنین در الواحی که جداگانه برای رؤسای برجستهٔ دول فرستادند اتّحاد را اوّل شرط صلح جهانی که هدف نهایی ظهور ایشان است دانسته‌اند. طولانی‌ترین این الواح خطاب به ناصرالدین شاه است که طیّ آن مراحلی را که برای رسیدن به عدالت اجتماعی و صلح در ایران و سایر ممالک جهان باید پیمود برشمرده‌اند. همانطور که می‌دانید ناصرالدین شاه، قاصد این لوح را که جوان هفده ساله‌ای بود و بدیع نام داشت به قتل رسانید. هیچیک از رؤسای دولت‌های جهان به پیام ایشان توجه نکردند.

با همه اینها حضرت بهاءالله در آثار خود از نقش آنان در رسیدن به صلح اصغر یاد نموده‌اند، به این صورت که وقتی مشکلات در جهان رو به ازدیاد نهد رؤسای ملل بالاخره مجبور به ایجاد یک حکومت جهانی خواهند شد تا راه حلّی برای مسائل بین‌المللی بیابند. حضرت بهاءالله در *کتاب اقدس* در اهمّیّت نظم نوین بهائی می‌فرمایند که نظم عالم از این نظم اعظم به لرزه خواهد افتاد. این به آن معنی است که زندگی بشر چنان تحوّلی خواهد یافت که چشم عالم شبیه آن را ندیده است. یعنی اینکه زمان تغییر کلّی در ساختار اجتماعی جهان فرا رسیده است. تغییری که حکومت جهانی را به همراه خواهد داشت تا بتواند صلح حقیقی را در دنیا برقرار کند و تمدّن و فرهنگ جدیدی در تاریخ بشر بوجود آورد. انسان همواره در رؤیای نظم عالم بسر برده است. پیامبران، فلاسفه و شعرا از زمان‌های قدیم تا به امروز همواره در بارهٔ روزی که کلّیه مردم جهان به یکدیگر خواهند پیوست سخن گفته‌اند و حضرت بهاءالله بارها آن را قاطعانه تأکید فرموده‌اند.

آثار بعدی حضرت بهاءالله افکار آگاه جهان را متوجّه زمان امروز ما می‌سازد. در یکی از این آثار می‌فرماید که هدف از خلقت جهان هستی، ظهور این روز اعظم است. روزی که کلّیهٔ کتب مقدّس از آن یاد کرده و پیامبران و انبیای آلهی آرزوی دیدنش را داشتند و ما امروز در چنین روزی بسر می‌بریم.

برای تشریح بیشتر این مطلب باید گفت که

در تاریخ اجتماعی بشر، پیشرفت از تشکیل خانواده آغاز و تا تشکیل کشورها ادامه یافت و اکنون که به مرحله بلوغ خود رسیده احتیاج به یک نظم جهانی دارد. حضرت بهاءالله هدف نهایی را وحدت نوع بشر قرار داده‌اند. بنا بر این، مقصد از ظهور حضرت بهاءالله تحقق وحدت عالم انسانی است - وحدتی که نفوذی همه جانبه داشته و جهان شمول باشد. اوّلین شرط تأمین این وحدت تحوّل روحانی و اخلاقی در وجود هر انسان و انعکاس آن در اعمال و رفتار زندگانی اوست.

حضرت شوقی ربّانی در باره وحدت عالم انسانی چنین توضیح می‌دهند که این وحدت که محور اصلی کلیه تعالیم بهائی را تشکیل میدهد، یک احساس کور و یک ابراز امیدواری واهی و نامشخص نیست و لازمه آن فقط برقراری روابط نزدیک و خیراندیشانه بین انسان‌ها و ایجاد همکاری بین افراد یک ملّت نمی‌باشد بلکه باید کلّیهٔ ممالک و ملّت‌های جهان را مانند افراد یک خانواده بشری به یکدیگر پیوند دهد. توجه به هدف حضرت بهاءالله کنید، همه می‌دانیم که گاهی حتی بین افراد یک خانواده هم تفاهم کلّی وجود ندارد. حضرت بهاءالله خواسته‌اند که جمیع ملل جهان هم همچون افراد یک خانواده بشری در کنار هم زندگی کنند. این اندیشه بسیار بزرگی است.

دستیابی به این مرحله نهایی در این دوره از تکامل نه فقط لازم بلکه غیر قابل اجتناب است و مرحله‌ای است که به سرعت نزدیک می‌شود. این را می‌توان از شرایطی که امروز در اطراف ما بر جهان حاکم است دانست و هیچ چیز بجز قدرت خداوند قادر به استقرار آن نخواهد بود. این آرزوی بزرگ که اینچنین محکم و بی‌تردید در حق جهان در نظر گرفته شده سؤال مهمّی را مطرح می‌کند. برای رسیدن به این آرزو چه باید کرد؟ برای جواب به این سؤال به وقت بیشتری احتیاج است ولی همینقدر می‌توان گفت که برخلاف ظهورات پیشین، حضرت بهاءالله قوانین مخصوصی ارائه فرموده و با تأسیس تشکیلات اساسی پایه یک دولت جهانی را بنا نهاده‌اند. حضرت شوقی ربّانی این تشکیلات را به صورت الگویی برای جامعه جهانی در آینده توصیف فرموده و آن را بزرگترین وسیله برای تأسیس صلح اعظم دانسته‌اند.

امروز برای تحقق بخشیدن به این هدف، دو جریان در کار است: یکی از آنها فعّالیّت زمامداران جهان و بعضی مؤسسات بشر دوستانه است که به منظور اتّحاد شرق و غرب عالم و تأسیس صلح اصغر به کار مشغولند. این جریان ربطی به بهائیان ندارد و این زمامداران جهان هستند که در این راه کوشش می‌کنند. جریان دیگر از دو جهت مربوط به فعّالیّت‌های پیروان آئین بهائی می‌شود. یکی از این فعّالیّت‌ها نشر و اشاعه تعالیم بهائی در سر تا سر جهان به منظور ایجاد تحوّل روحانی مردم دنیا است زیرا بدون این تغییر و تحوّل، هیچ سیستم اداری ولو اینکه بسیار دقیق هم ترسیم شده باشد، قادر به انجام وظیفه کامل نخواهد بود. دیگری

پیشرفت دادن سیستم اداری تشکیلات بهائی است که طبق قوانین و مقرراتی که از جانب حضرت بهاءالله تدوین شده‌اند باید الگوی "نظم نوین جهانی" باشد. این دو جریان اصلی وموازی با هم، پرچم صلح جهانی را در دنیا به اهتزاز در خواهند آورد.

با همهٔ کوشش‌های ناچیز ما در ساختن سیستم تشکیلات بهائی برای ادارهٔ امور جامعه بهائیان، ما بهائیان هنوز نمی‌توانیم ادّعا کنیم که به همه جوانب نقشه حضرت بهاءالله برای وحدت نوع بشر پی برده‌ایم ولی شاهد قدرت اجرایی این تعالیم در ایجاد همبستگی هستیم و با اجرای آنها به این نتیجه رسیده‌ایم که وصول به دنیایی که منظور نظر حضرت بهاءالله است ممکن می‌باشد.

ساختار نظم اداری بهائی عبارت از تشکیلاتی است که هریک از آنها ۹ نفر عضو دارد و همهٔ آنها در سطوح محلّی، ملّی و بین‌المللی به طرزی دموکراتیک انتخاب می‌شوند. در انتخابات بهائی هیچ‌گونه نامزد و یا پروپاگاند انتخاباتی وجود ندارد. این تشکیلات تصمیمات خود را با شور و مشورتی که همراه با اصول و مبادی روحانی است انجام می‌دهند.

در حالیکه تعالیم بهائی اهمّیت را بر سیستم حکومت جهانی قرار داده ولی درضمن باید دانست که اصول آئین بهائی بر روحانیات عرفانی متّکی است، از رابطه انسان با خالق خود سخن می‌گوید و به حیات پس از مرگ معتقد است. در زندگی بهائی دعا و نیایش جای مخصوصی دارد زیرا این عوامل لازمه تزکیه نفس و یک زندگی مفید در این جهان هستند که در قلب آن عشق قرار دارد- عشق خدا به مخلوقش و عشق مخلوق به خدا و بنده‌های او. آثار بهائی در این مورد بسیار است. ازجمله در آثار حضرت بهاءالله به این مضمون می‌خوانیم که: «تو را دوست داشتم و تو را آفریدم، پس مرا دوست داشته باش تا نام تو را ذکر کنم و روح زندگی در تو بدمم».

بهائیان وحدت عالم انسانی را به چشم عشقی سیاسی، اجتماعی و روحانی می‌نگرند. در اینجا عدالت در مرکز اصلی قرار دارد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند عدالت نور انسان است و مقصد از عدالت بروز اُخوّت و یگانگی در بین ابناء بشر است.

لازمه دیانت بهائی پیوستن زندگی جسمانی و روحانی انسان به یکدیگر است تا پاکی اعمال و رفتار ما، پیشرفت ما را تضمین کند. هنوز خیلی مطالب در این مورد ناگفته باقی مانده ولی حال اجازه بدهید به نتیجه‌گیری برسیم.

جمیع عالم انسان در راهی طولانی به سوی تکامل و صلح جهانی پیش می‌رود. پستی‌ها و بلندی‌ها در تمدّن‌های جهان تکامل تدریجی نسل انسان را تضمین کرده و به فرموده حضرت بهاءالله به حد کمال نزدیک نموده است. صلح اعظم که منظور نظر پیامبران، شعراء و فلاسفه گذشته بوده در دوره‌ای که حضرت بهاءالله آغاز فرموده بالاخره فرا خواهد رسید و ایران در آماده شدن برای چنان روزی

سهم بسزایی داشته است. تحلیل گران معتبر خاطر نشان کرده‌اند که ایران در راه رسیدن به این هدف با شکوه، همواره فعّال بوده است و واقعهٔ ماراتُن یکی از این نمونه‌هاست. با آنکه ایران در این نبرد با شکست روبرو شد ولی جرقّه‌ای که از آن برخاست سبب انفجار ترقیّات در زمینه‌های سیاسی و روشن‌بینی در یونان گردید و نتایج درخشان آن به سر تا سر جوامع بشری سرایت کرد. اگر این اتفاق نیفتاده بود تاریخ بشر می‌توانست سیر دیگری داشته باشد.

شاید زمان این حادثه و نتایج حاصله از آن در نتیجه اراده الٰهی بوده و شاید لازم بوده که یونان در آن زمان معیّن چنین تجربه‌ای داشته باشد وگرنه ممکن بود که هرگز سقراط، افلاطون، ارسطو، هرودت و دیگر اندیشمندان بوجود نمی‌آمدند تا با فلسفه، تاریخ، علوم سیاسی، مجسمه سازی و معماری خود تأثیری چنین شگرف در جهان بوجود بیاورند.

حضرت بهاءالله در باره فلسفه یونان به این مضمون می‌فرمایند: برای هر سرزمینی نصیبی، برای هر چیزی سهمی... و برای هر موقعیّتی اظهار مناسبی مقدّر است. به یونان نظر کن، او را برای مدّتی بر کرسی حکمت نشاندیم و هنگامی که میقاتش بسر آمد سرپرش سرنگون شد، زبانش از سخن ایستاد، نورش خاموش شد و پرچمش پایین آمد.

منظور از این بیان هرچه باشد ما باید به هر حال شادمان باشیم که چنین نتیجه‌ای از نبرد ماراتُن حاصل شد.

در پایان بسوی ایران نظر می‌کنیم. برخلاف شرایطی که امروز بر آن حاکم است آینده‌ای روشن در انتظارش است و زمان به حقیقت پیوستن پیشگویی زرتشت نزدیک است.

اشعار سعدی درباره وحدت بشر در نظامی که حضرت بهاءالله ایجاد فرموده‌اند حقیقت خود را بازیافته و می‌رود تا مردم جهان را به یکدیگر پیوند دهد.

ابیاتی از سعدی که در بالای ورودی سازمان ملل جلب نظر می‌کند چنین می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

با همه شرایطی که امروز در کشور ایران حاکم است وقتی که میقات آن فرا رسد مردم ایران بار دیگر شکوه گذشته خود را بدست خواهند آورد. با همه شرایط نامناسبی که براین مردم حکمفرما بود، حضرت بهاءالله با قاطعیّت از آینده درخشان آنان خبر می‌دهند. چنانکه در یکی از آثار خود به این مضمون چنین می‌فرمایند: ای ارض طاء (طهران) غم مخور زیرا خداوند تو را منشأ سرور عالم مقدر فرموده، شاد باش که خداوند تو را مطلع نور خود قرار داده، زیرا که مظهر جلال ایزدی در تو زائیده شده و عشق و محبت او همواره به تو توجّه دارد. روزی می‌رسد که اضطراب تو به آرامش تبدیل خواهد شد و این حکمی است که در کتاب مُبین مقرر گشته است. ■

کتاب

ممالک متّحده کرهء زمین

اثر اگوست فورِل

اگوست فورل دانشمند عالیقدر سویسی (۱۸۴۸-۱۹۳۱) که اندکی پس از دریافت مکتوبی از حضرت عبدالبهاء (که در کتاب *ملکوت وجود* مورد تحلیل جناب دکتر علیمراد داودی قرار گرفته) به امر مبارک ایمان آورد (۱۹۲۱)، در رشته های مختلف دانش سرآمد اقران در عصر خود بود. او هم روان‌پزشک بود و هم حشره‌شناس (که تحقیقاتش دربارهٔ زندگی مورچه‌ها و انواع آنها هنوز محلّ مراجعه و استناد است) و هم مصلح اجتماعی، ولی به خدا و عوالم روح و ماهیّت روحانی انسان عقیده نداشت و با دریافت مکتوب مزبور گویی به همهٔ مشکلاتش پاسخ مقنع داده شد. در وصیت‌نامه‌اش که چاپ شده و در دسترس عموم است صریحاً به ایمان قلبی خود به امر مبارک اذعان می‌کند و این آئین شریف را می‌ستاید.

اینکه فورل به امر حضرت بهاءالله اقبال نمود با زمینه‌های فکری او بی‌شبهه ارتباطی داشت و نمونه‌اش کتابی است که در سال ۱۹۱۴ به زبان فرانسه در قطع کوچک در ۱۰۲ صفحه در زمینه اتّحاد ممالک دنیا، زیر عنوان **ممالک متّحده کرهٔ زمین**[1] نوشته و به طبع رسانده است و این درحالی بود که جنگ جهانی اوّل آغاز شده بود و بعضی می‌گفتند که مقرّرات و میثاق‌نامه های بین‌المللی چیزی جز اوراق باطله نیست.

پروفسور فورل تصدیق می‌کند که انسان از جهتی زور و جبر را بالای قانون قرار می‌دهد ولی برآن است که آدمی درعین حال موجودی اجتماعی است و احساس وظیفهٔ اخلاقی در او مفقود نیست پس نباید قوانین و معاهدات را ورق باطل انگاشت و اگر قدرت و قوّت کافی به نهادهای قانونیِ فوق ملّی داده شود آنها قادر خواهند بود که جلوی ناسیونالیسم افراطی و جنگ‌جویی و استثمار ملل ضعیف توسط اقویا و هرج و مرج ناشی از سرمایه‌داری (فورل خود سوسیالیست بود) و حکومت منافع خصوصی و کینه‌توزی نژادی و مخالفت و تضاد و مقابله و عدم تفاهم میان السنهٔ مختلفه (او طرفدار زبان بین‌المللی بود) و ناشکیبایی دینی و مذهبی و محرومیّت زنان از حقوق طبیعی خود و نظائر آن را بگیرند. به گفتهٔ او «اگر رهبران دول و

دیپلمات‌ها، هنگام عقد پیمان صلح، همهٔ اقدامات بین‌المللی و فوق ملّی را که برای جلوگیری از تأثیر عوامل منفی که یاد کردیم چون وطن‌پرستی مفرط و تعصبات طبقاتی و دینی و لسانی و جنسی و غیر آن ضرور است منظور نظر و عمل دارند، بی‌گمان نتیجهٔ مطلوب حاصل خواهد شد».[۲] (ص۹۷)

فورل با کمال صراحت اعلام می‌کند که: «ما باید به مبارزه و قلع و قمع امپریالیسم و هر شکل حکومت مستبد، تا زمانی که شمشیر و هرج و مرج در صحنهٔ بین‌المللی و ملّی و فردی حاکم است، برخیزیم». (صص۹۷-۸) سازمان نوی به جهان دادن ضرور است امّا نه آنکه از روش امپراطوری پیروی کنیم. این سازمان باید بر پایهٔ ارادهٔ آزاد ملل باشد و حکومات آن مسئول در برابر مردم باشند. در آیندهٔ ایّام باید متدرجاً ابتکارات فردی را (به رسم سویس که در آن شهروندان می‌توانند مجتمعاً پیشنهاد طرح‌های جدید قانونی را بدهند) در همهٔ کشورها وارد کنیم ولی در حال حاضر مهم‌ترین چیز این است که نگذاریم غرور طبیعی وطنی و منافع شخصی و ملّی بر زمین و دنیا فائق و حاکم باشد.

از آنچه رفت به خوبی محسوس است که فورل ذاتاً مردی خوش‌بین است و اعتقاد دارد که به مدد تربیت صحیح می‌توان نیروهای انسان‌دوست را که در وجود هر انسانی هست بر نیروهای انسان‌ستیز فائق و مسلّط کرد. در این زمان هنوز به نیرویی که از کلام الٰهی منبعث می‌شود و آدمی را خلق جدید می‌کند واقف و معترف نیست و امید خود را بیشتر معطوف به تعلیم و تربیت و روان‌شناسی و روان‌پزشکی در تعدیل عاطفی و اخلاقی انسان می‌کند. کاری که امروز سازمان‌های بین‌المللی چون یونسکو با ترویج "تربیت برای صلح" و وارد کردن دانش "حلّ اختلافات به طرق مسالمت‌آمیز" دنبال می‌کنند.

در فصل مربوط به ادیان و اعتقادات Confessions فورل فرق می‌گذارد بین دین که هدف‌هایی والا و درست و انسانی و طالب سعادت عموم ابناء بشر دارد و اعتقادات یا مذاهب که شامل عقائد مربوط به دنیا، طبیعت، خدا اعم از خدای شخصی یا غیرمشخص، وظایف انسان و نحوهٔ اعمال این عقائد در رفتارهای روزمره است. در عین ناباوری به این اعتقادات یا به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء، تقالید، وی نقّاد کسانی است که متافیزیک را نوعی سنتز دانش‌های انسانی می‌انگارند و می‌گوید متافیزیک یعنی علم به امر مطلق یعنی امری غیرقابل شناخت پس متافیزیک چیزی است بی‌معنی. در ارتباط با متافیزیک بود که سقراط گفت من تنها چیزی که می‌دانم این است که هیچ نمی‌دانم. در این بحث است که فورل افکار خود را که بی‌گمان با حضرت عبدالبهاء در میان نهاده بود و جواب مقنع به دست آورده بود مطرح می‌کند که عیناً در اینجا ترجمه می‌کنیم: «چون نمی‌توان نه در بارهٔ مفهوم متافیزیک، نه در مورد اندیشهٔ عالم وجود، نه در باب زندگی برتر و حیات بعد از مرگ به توافق رسید، بهتر است توافق [درامر دین] بر سر شرایط خوشبختی بشریّت در جهان

خاک و با اتکاء و استناد بر علوم استقرائی [نه قیاسی] یعنی تجربی باشد و این است تنها مفهومی از دین که قابل قبول و ممکن است» (ص۶۲ کتاب) پس برای او آنچه دین را مقبول همگان می‌کند دینی است که مکمّلش وظائف مربوط به اخلاق اجتماعی باشد.[۳]

فورل اضافه می‌کند که متأسفانه مذاهب یا اعتقادات مذهبی می‌خواهند افکار خود در مورد امر ناشناخته (یعنی خدای ناشناختنی) و یا عقایدشان را دربارهٔ یک خدای شخصی یا غیرشخصی که خود را مجری ارادهٔ وی می‌دانند بر همه تحمیل کنند. (۶۲-۶۳) از اینجاست که همهٔ جنگ‌های مذهبی ناشی می‌شود. خدای سپاهیان (ربّ الجنود) هنوز مفهومی است زنده که به نام او علی‌رغم اهل شفقّت در آئین مسیحی، مردم را کشتار می‌کنند. در اینجا خدا نیست که انسان را بر مثال خود آفریده بلکه انسان است که خدا را به شکل و مثال خویش بوجود آورده است. در جنگ‌های کنونی این بار خداست که تابع مقاصد ملّت‌پرستان شده است.

فورل با ذکر اختلافات عقیدتی میان کاتولیک‌ها، پرتستان‌ها، اُرتُدُکس‌ها (مثلاً کاتولیک‌ها مریم عذرا را مورد پرستش قرار می‌دهند و پرتستان‌ها او را به این مرتبه نمی‌رسانند، پرتستان‌های آزادمنش اعتقادی به خدایی عیسیٰ مسیح ندارند به خلاف کلیسای کاتولیک،...) یادآور می‌شود که چه اندازه این عقائد انتزاعی جزمی سبب دشمنی‌های دُوَل و ملل بر ضدّ یکدیگر شده است، در عین حال که همه به خدا به عنوان پدر و به روح القدس معتقد هستند، ما امروز شاهد تباهی مذاهب در برابر هدف‌های ناسیونالیست هستیم. قدم اوّل که در راه تغییر وضع کنونی می‌توان برداشت حذف دین ملّی است یعنی دین رسمی یک کشور که در بعضی قوانین اساسی هست و فرانسوی‌ها، امریکایی‌ها و پرتقالی‌ها آن را ملغی داشته‌اند و در نتیجه هر کس می‌تواند آن طور که باور می‌دارد زندگی و عمل کند. فورل از اقدامات در جهت عرفی کردن قوانین چون قوانین مدنی (ازدواج) و تعلیم در مدارس دفاع می‌کند که اندکی تساهل و بردباری در جوامع ایجاد کرده‌اند. فورل بعد توصیه می‌کند که چگونه می‌توان شعار حزب سوسیالیست را که خود او بدان پیوسته بود برای اجرای این اصل «که دین امری است خصوصی و شخصی» به موقع اجرا نهاد وسخن را به اینجا می‌کشاند که قبل از هر چیزی باید با فرقه‌بازی خصوصاً اگر با تعصّب قرین باشد مبارزه کرد و به اطفال فرصت داد که آزادانه از معلومات ناشی از علوم برخوردار شوند و ذهن خود را روشن کنند. به عقیدهٔ فورل باید در امر دین به توافق بی‌طرف بین‌المللی رسید چنانکه خود فورل آن را در مقاله‌ای راجع به «سوسیالیسم به صورت کامل» تشریح کرده است و همچنین ارجاع می‌دهد به «اسناد ترقّی»[۴] که در ژنو به سال ۱۹۱۵ در ۷۲ صفحه نشر شده و در آن یکی از همکاران فورل Georges Costes توصیه‌های فورل را در مورد اخلاق اجتماعی نقل می‌کند.

بقیّه در صفحهٔ ۳۹

غزل در ایّام هاء

از دیوان ناطق

ایّام هاء وقت نشاط و سرور ماست — هنگام عیش و عشرت و وجد و حبور ماست
این چند روزه‌ای که دهد مژدهٔ صیام — ایّام جشن و الفت و دیدار و سور ماست
هر فرقهٔ اسیر فراقند و انتظار — جز ما که روز وصل و زمان ظهور ماست
اطعام اقربا و مساکین و دوستان — تهلیل و ذکر دوست به شادی ضرور ماست
باید ز سر خمودت و غفلت بدر کنیم — هنگام جهد و کوشش و اقدام و شور ماست
خاموشی و سکوت و سکون شأن مرده‌هاست — ما زنده‌ایم و دورهٔ حشر و نشور ماست
موسیٰ بسوی نار شد و یافت نور حقّ — وجه ولیّ امر خدا نار و نور ماست
هر محفلی ندای الٰهی رسد بگوش — گر مؤمنیم هر طرفی کوه طور ماست
بغض و نفاق جرعهٔ غسّاق منکر است — حبّ و صفا و مهر شراب طهور ماست
جان‌های خلق زنده شد اندر قبور تن — آوازهٔ ظهور بهاء نفخ صور ماست
هر زنده را به جنبش و کار است امتیاز — اکنون چه جای سستی و ضعف و فتور ماست
ما را هراس از خطر و خوف راه نیست — زیرا که در سبیل محبّت عبور ماست
در گلشن بهاء که بود جنّت سرور — آهنگ حمد و شکر نوای طیور ماست

"ناطق" چه درخور است برای بساط قرب
چشم همه ببخشش ربّ غفور ماست

تاریخ دیانت بهائی در شیراز

دنبالهٔ بخش سوّم- جامعهٔ بهائی در اوایل قرن بیستم

نویسنده: موژان مؤمن
مترجم: کیومرث مظلوم

رویدادهای پس از انقلاب مشروطیّت

در همین مرحله از تاریخ بود که در سال ۱۹۰۶ انقلاب مشروطه‌خواهی به ثمر رسید و مظفّرالدین شاه فرمان مشروطیّت و سپس قانون اساسی را که بوسیلهٔ مجلس تنظیم شده بود، امضاء کرد. در شیراز بلافاصله حزب‌ها و انجمن‌های مختلفی تشکیل گردید که بعضی از آنها طرفدار مشروطه و برخی مخالف آن بودند و در این میان هر دو طرف بهائیان را از جملهٔ مخالفان خود می‌دانستند. چند روز پس از امضاء قانون اساسی، مظفّرالدین شاه درگذشت و محمّد علی شاه قدرت را به دست گرفت و مصمم به برانداختن مشروطه گردید. محمّد علی شاه، قوام الملک را به طهران فراخواند و وی را در حلقهٔ حامیان اصلی خود درآورد. قوام الملک پس از بازگشت به شیراز شروع به اقداماتی علیه حکومت مشروطه کرد. در این میان جلسه‌هایی محرمانه تشکیل گردید و انجمن‌هایی بوجود آمد. گروه‌هایی از مردم از دو طرف برای دفاع از نظریات خود دور هم جمع شدند و نام *مجاهدین* بر خود نهادند. علمای دینی نیز به دو دسته تقسیم شدند: بعضی از آنها حامی مشروطه بودند و برخی مخالف آن، امّا هر دو طرف در سخنان خود در منبر بطور متزاید دیانت بهائی را مورد حمله قرار می‌دادند. آنها که مخالف مشروطه بودند در وعظ‌های خود به بدگویی و لعن بر بهائیان می‌پرداختند و آنان را عامل مشروطه می‌خواندند و می‌گفتند که حکومت مشروطه از اصول اساسی و مرام بهائیان است و تا این فرقهٔ شیطانی و لا مذهب طرد و نابود نگردد صلح و آرامش به مملکت باز نمی‌گردد و بیضهٔ اسلام در امان نخواهد بود. از طرف دیگر مشروطه‌خواهان ادّعا می‌کردند که بهائیان حامیان استبدادند و باید ریشهٔ آنان را کند تا استبدادطلبان مأیوس شده شکست خورند و اساس مشروطه استوار گردد.[۸۶]

بویژه در این موقع، قوام الملک طبیعت متلوّن و دمدمی خود را آشکار کرد. گرچه وی اخیراً هنگامی که در طهران بود با حضرت

عبدالبهاء از طریق ایادی امرالله میرزا حسن ادیب ارتباط برقرار کرده و اعتراف به دوستی نموده بود،[87] ولی در این موقعیّت علیه بهائیان قیام کرد. در یک روز پنجشنبه وی همهٔ علما و اعیان، بازرگانان، رؤسای انجمن‌ها و مردم شیراز را در مسجد نو فراخواند و در آن جمع بزرگ خطاب به آنان گفت که بر همگی لازم است که منبع اصلی این افکار مشروطه خواهی را که برشما تحمیل گردیده بشناسید. وی سپس نسخه‌ای از *کتاب اقدس* را که با خود داشت بیرون آورد و آیه‌ای را که در آن انقلاب و حکومت مردم در ایران پیش‌بینی گردیده[88] با صدای بلند قرائت کرد. سپس وی از مردم سؤال کرد که آیا شما واقعاً خواهان حکومتی مشروطه که میرزا حسینعلی بهاءالله به طرفداران خود وعده داده می‌باشید؟ آیا توجّه نکرده‌اید که اگر شما در راه مشروطه بکوشید لعنت خدا و رسولش را برای خود خریده‌اید؟ کاری نکنید که نزد پیغمبر خدا روسیاه گردید.[89] مشروطه خواهانی که در این جمع حاضر بودند نتوانستند چنین ادّعایی را بپذیرند و از جا برخاستند و خطاب به قوام الملک گفتند که وی در پی ایجاد تفرقه و سردرگمی و انحراف مردم از راه مشروطه است. به دنبال این رویداد، سرکردگان مشروطه‌خواه گرد هم آمدند و در بارهٔ اقداماتی که می‌بایست انجام شود به گفتگو پرداختند. حاجی علی آقا ذوالریاستین (درگذشت در ۱۳۳۶/۱۹۱۷) از شیوخ صوفی نعمت‌اللّهی که هم‌مسلکان وی او را وفاعلی شاه[90] می‌نامیدند اظهار داشت که وی اطّلاعات جامعی از بهائیان دارد و مطمئن است که آنان در هیچ‌گونه امور سیاسی دخالت نمی‌کنند.[91]

موقرالدوله

حبیب‌الله افنان در *تاریخ امری شیراز* می‌گوید که ذوالریاستین سابقاً در جلسه‌های بهائی شرکت کرده و چندین کتاب بهائی را مطالعه نموده بود.[92] طرفداران قوام الملک برای مقابله با مشروطه‌خواهان شایع کردند که شیخ محمّد باقر اصطهباناتی و ذوالریاستین بهائی هستند.

بعد در ۱۳ آوریل ۱۹۰۷ شخصی به نام نعمت‌الله بروجردی با هفت‌تیر قوام الملک را به قتل رساند. چون قاتل درجا بوسیلهٔ افراد قوام الملک هلاک گردید ممکن نشد که از او پرسشی گردد و انگیزهٔ اقدام وی معلوم شود. بنا بر این در همه جا شایع شد که بهائیان قوام الملک را به قتل رساندند. بعد، در

مراسم خاکسپاری قوام الملک، تیراندازی شد و دو تن از مشروطه‌خواهان، یعنی شیخ محمّد باقر اصطهباناتی وسیّد احمد معین الاسلام، بوسیلهٔ افراد قوام الملک کشته شدند و بعد اینان در همه جا پُر کردند که عامل آن بهائی‌ها بودند. به این ترتیب هر عمل قبیح و هولناکی بوسیلهٔ هرکس و هر دسته‌ای که صورت می‌گرفت پیوسته اتّهام آن را بر بهائیان وارد می‌کردند. پس از آنکه دو پسر قوام الملک از ایران تبعید شدند تا اندازه‌ای این تنش‌ها فروکش پیدا کرد و امنیّت برقرار گردید ولی رنج و عذاب بهائیان، بویژه هنگامی که حزبی را به نام "اتّحاد اسلام" با هدف اصلی مبارزه با بهائیان بوجود آوردند، هم‌چنان ادامه یافت.[۹۳]

در همین دوران، دو تغییر اساسی در جامعهٔ بهائی شیراز بر اساس وصول دستورات مستقیم حضرت عبدالبهاء، رُخ داد. یکی از این دو، تأکیدات آن حضرت از ممنوعیّت هرگونه دخالت و شرکت بهائیان در حزب‌ها و زد و بندهای سیاسی بود.[۹۴] این دستور منجر به ایجاد بعضی مشکلات برای بهائیان شد زیرا افرادی از مشروطه‌خواهان که دارای اطّلاعات کافی از اصول اعتقادات آیین بهائی بودند انتظار داشتند که بهائیان در چنین موقعیّتی به کمک آنان برخیزند. تغییر مهم دیگر، انتخاب محفل روحانی شیراز بود که به موقع اجرا گذاشته شد و انتخاب محفل در شانزدهم ژوئن ۱۹۰۷ صورت گرفت. اعضاء انتخاب شده برای اوّلین محفل روحانی شیراز عبارت بودند از: میرزا آقاخان بشیر السلطان (بشیرالهی)، آقا میرزا محمّد باقر خان (دهقان)، آقا سیّد محمّد حسین افنان، آقا میرزا آقا افنان، حاجی میرزا بزرگ افنان، حاجی میرزا حبیب‌الله افنان، میرزا علی اشرف عندلیب، آقا میرزا علی محمّد خان موقّرالدوله و حاجی حسینعلی یزدی عمومی.[۹۵] چنانکه ملاحظه می‌گردد چهار تن از اعضاء محفل دارای نام افنان بودند و علاوه بر آن موقّرالدوله نیز از طرف مادر به خاندان افنان تعلّق داشت و نفر آخر نیز با خانمی از خاندان افنان ازدواج کرده بود. جلسه‌های محفل در خانهٔ دائی شهید حضرت اعلی، که در همان موقع متعلّق به جامعهٔ بهائی شده بود، تشکیل می‌گردید. محفل بدون درنگ همهٔ اوضاع امری شیراز را به دست گرفت که در میان آنها اطمینان از پیروی بهائیان از دستور حضرت عبدالبهاء دربارهٔ عدم دخالت در سیاست بود. تقریباً در همین زمان خانه‌ای که حضرت باب در آن متولّد شده بودند و نیز خانهٔ مجاور آن (که تبدیل به مکانی جهت جلسه‌های نیایش و راز ونیاز و مناجات - مشرق‌الاذکار - گردید) توسّط علی محمّد خان موقّرالدوله خریداری شد.[۹۶] ولی جای شگفتی است که در حالیکه در همین دوران در نقاط مختلف ایران مدرسه‌های بهائی تأسیس می‌گردید در شیراز چنین اقدامی صورت نگرفت. البتّه بشیر السلطان مدرسه‌ای در این شهر برپا نمود ولی در هیچ جا ذکر نشده که این مدرسه مؤسّسه‌ای بهائی بوده است. بشیر السلطان رابط اصلی مکاتبات با حضرت عبدالبهاء نیز بود.[۹۷]

در سال ۱۹۰۹ محمّد علی شاه از سلطنت

خلع گردید و رژیم جدید ایران آصف‌الدوله را برای حکومت فارس برگزید. وی حاکمی ضعیف بود و اوضاع فارس به آشفتگی گرایید. ایل مقتدر قشقایی به سرکردگی صولت الدّوله ابتدا هواخواه مشروطه بود و این بیشتر برای آن بود که همآورد او قوام الملک که ریاست اتّحادیهٔ ایلات خمسه را داشت، از محمّد علی شاه طرفداری کرده بود. بعد که ایل بختیاری قویّاً به جانبداری از مشروطه‌طلبان برخاست، صولت الدّوله با شیخ خزعل در محمّره (خرّمشهر بعدی) بر علیه مشروطه‌خواهان متّحد گردید. بهائیان شیراز در این دورهٔ آشفته متحمّل رنج فراوان شدند ولی با همهٔ اینها به علّت ورود دو تن از مبلّغان یعنی طرازالله سمندری و میرزا علی اکبر رفسنجانی، جامعهٔ آنان بسیار فعّال و پُرشور بود و افراد زیادی به دیانت بهائی ایمان آوردند.[۹۸]

در حدود سال ۱۹۰۹ یکی از بهائیان بیسواد به نام هدایت سروستانی که شغلش پینه‌دوزی بود همراه با شخص دیگری از اهل بوانات به نام امرالله ادّعا کردند که حضرت عبدالبهاء درگذشته و آنان را با هم به سِمَتِ خلیفه و جانشین خود برگزیده است. عدّه‌ای از بهائیان تا اوایل سال ۱۹۲۰ از آنان پیروی کردند تا آنکه عدّه‌ای از بهائیان آباده که از زیارت ارض اقدس و دیدار حضرت عبدالبهاء بازمی‌گشتند درسر راه خود به شیراز وارد شدند وساختگی بودن ادّعای این دوفرد بر هواداران آنان آشکار گردید.[۹۹]

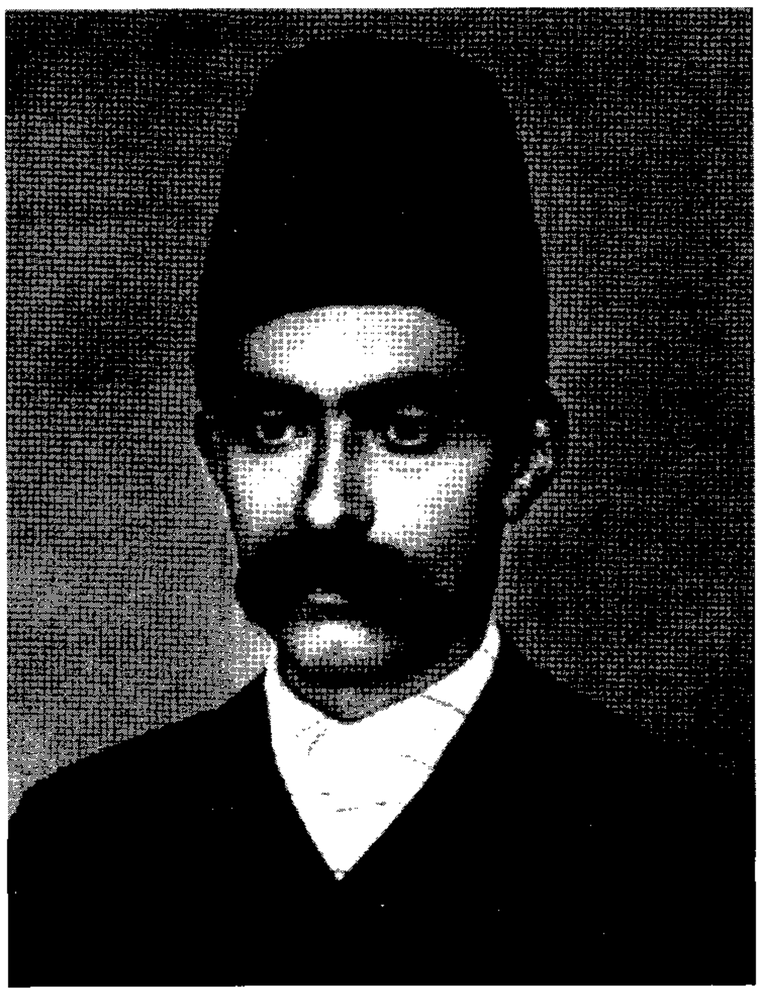

بشیرالهی

در حدود سال ۱۹۰۰ حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر زرتشتی در شیراز زندگی می‌کردند که بیشتر آنها در شرکت‌های بازرگانی زرتشتی به کار مشغول بودند. پنج تن از آنان قبلاً آیین بهائی را پذیرفته بودند. در این موقع اردشیر هزاری (۱۸۸۵-۱۹۸۱) از یزد برای کار در شرکت جهانیان به شیراز آمد. وی که بهائی فعّالی بود دوستان زرتشتی خود را به جلسه‌های تبلیغی که در خانهٔ محمّد باقر دهقان و در پشت مغازهٔ محمّد حسن بلورفروش تشکیل می‌شد می‌برد. نتیجهٔ چنین اقدامات تبلیغی بود که تا سال ۱۹۰۹ در شیراز تعداد بهائیان زرتشتی تبار به ۲۵ نفر رسید.[۱۰۰]

در اواخر سال‌های ۱۹۱۰ و اوایل سال‌های

۱۹۲۰ رئیس پُستخانهٔ شیراز یک نفر بهائی اصفهانی به نام محمّد رضا میرزا (درگذشت در ۱۹۲۴) بود. هنگامی که جمعیّتی از مردم اوباش در بازار به یکی از کارمندان بهائی ادارهٔ پُست به نام میرزا نصرالله جَهرمی حمله کردند، محمّد رضا میرزا ادارهٔ پُست و تلگراف را تعطیل کرد. بازرگانان و کاسبکاران هیاهویی به راه انداختند زیرا کارشان بدون پُست و تلگراف از پیش نمی‌رفت. ولی محمّد رضا میرزا از باز کردن مجدد ادارهٔ پُست خودداری کرد، تا آنکه حسینقلی میرزا نصرالدّوله که در آن موقع حاکم فارس بود تصمیم گرفت عامل اصلی حمله را تنبیه نماید. حاکم اظهار داشت که کارمندان دولت بدون مزاحمت و حمله به آنان باید در رفت و آمد در شهر آزاد باشند. در پی این تصمیم حاکم دستور دستگیری عامل اصلی و تنبیه او را در میدان اصلی شهر مقابل ارگ دولتی داد. در یک روز جمعه که با حضور جمعیّتی زیاد فرّاشان خاطی را می‌زدند، او از محمّد رضا میرزا تقاضای عفو می‌کرد. ابتدا مرد خطاکار محمّد رضا میرزا را به جان شاه قسم داد تا وی از تقصیرش بگذرد ولی او اعتنایی نکرد. بعد او را قسم به ارواح پیامبران داد، ولی بازهم محمّد رضا میرزا اعتنایی نکرد. سرانجام او را به عبّاس افندی (عبدالبهاء) قسم داد و قول داد که دیگر به بهائیان آزار نرساند و به آیین آنان بی‌احترامی نکند. در این هنگام محمّد رضا میرزا از فرّاشان خواست که بس کنند.[۱۰۱]

مخالفت علمای دین با دیانت بهائی در این دوره هم‌چنان ادامه یافت، ولی پیش از پرداختن به آن لازم است ذکر شود که افراد صاحب نفوذی نیز بودند که از امر مبارک حمایت می‌کردند. بر اساس اظهارات حسن موقّر بالیوزی، شیخ محمّد حسن دستغیب، که یکی از علمای طراز اوّل شیراز بود، به حضرت اعلیٰ ایمان داشت و برای حضرت عبدالبهاء احترام زیادی قائل بود و در اواخر عمر به حضرت بهاءالله نیز ایمان آورد.[۱۰۲] امّا سایر علما، بطوری که گفتیم، مخالف دیانت جدید بودند. یکی از این علما به نام سیّد ابوطالب مجتهد ردّیه‌ای نوشت به نام ***طالبیّه بر ردّ بابیه***. پس از آنکه میرزا منیر نبیل‌زاده که به شیراز آمده بود اشتباهات کتاب او را به خود او نشان داد وی با همراهی آخوندهای صاحب نفوذ دیگر آشوبی بزرگ علیه بهائیان در دسامبر ۱۹۲۰ و ژانویه ۱۹۲۱ برپا نمود و به دنبال آن نبیل‌زاده ناگزیر از ترک شیراز شد. در وخامت این آشوب کافی است بگوییم که در مرحله‌ای از آن، جمعیّت عظیمی بسوی محل اقامت حاکم هجوم نمودند تا ابتدا او را دستگیر و خانه‌اش را تاراج نمایند و بعد به سراغ بهائیان بروند و کشتاری به راه اندازند. امّا هنگامی که قراولان چند تیر هوایی خالی کردند جمعیّت پراکنده گردید.[۱۰۳] احتمالاً در جریان همین رویداد بود که برخی از عوامل تبهکار نقشه‌ای کشیدند که به مغازهٔ آقا محمّد حسن بلورفروش حمله کنند و آن را غارت نمایند. بهائیان از این نقشه آگاه گردیدند و ده جوان بهائی در کُنج‌های میدانی که این مغازه در آن واقع بود ایستادند. هنگامی که جمعیّت فرارسید آنها با

چوبدستی و سنگ یورش بردند و جمعیّت را متفرّق کردند و مغازهٔ مذکور را از حمله نجات دادند.[۱۰۴]

مشکل است که حتّی بطور تخمین تعداد بهائیان شیراز را درسال ۱۹۲۰ تعیین کرد. یکی از بهائیان در همین سال ۱۹۲۰ به منشی سفارت بریتانیا گفته بود که حدود یک سوّم جمعیت شیراز (یعنی بیست هزارتن) بهائی اند.[۱۰۵] البتّه این رقم بالایی است ولی از آنجا که هیچ‌گونه ملاکی برای عضویّت درجامعهٔ بهائی وجود نداشت ممکن است که این رقم مربوط به مجموع کسانی باشد که درگردهم‌آیی های بهائی شرکت می‌جستند یا اینکه موافق با نظریات و آرمان‌های بهائی بودند. بنا به گفتهٔ خانمی پژوهشگر به نام بمون Bémomt، یکی از بهائیان سرشناس (احتمالاً در دههٔ ۱۹۵۰ یا دههٔ ۱۹۶۰ که خانم مذکور برای کتابش تحقیق می‌کرد) به وی گفته بود که جامعهٔ بهائیان شیراز در آن وقت بزرگ‌ترین جامعهٔ بهائی ایران -حتّی بزرگ‌تر از طهران- بود. ولی البتّه این آماری نیست که بتوان به آن اعتماد کرد.[۱۰۶] تا آن موقع بسیاری از بهائیان از تمام نقاط ایران به طهران کوچ کرده بودند و تعداد آنان در طهران به مراتب بیشتر از شیراز بود. بر اساس تخمین برخی از بهائیان، شیراز درسال ۱۹۲۵ حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر و درسال ۱۹۳۵ حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر بهائی داشت که در تمام نقاط شهر پخش بودند ولی تعداد زیادی از آنان در سعدیه، ناحیه‌ای ازشیرازکه در اطراف آرامگاه سعدی واقع است، زندگی می‌کردند.[۱۰۷] ■

یادداشت‌ها

۸۶- افنان، تاریخ ۳۷ -۵۲۹

۸۷- مجموعهٔ "انتشارات لجنهٔ ملّی محفظهٔ آثار و آرشیو امر"، ایران ۷ -۳۳۶ : ۸۴

۸۸- *کتاب اقدس*، بند ۹۳

۸۹- افنان، تاریخ ۴۱ -۵۳۷ ؛ ایادی امرالله حسن موقّر بالیوزی در مصاحبه‌ای اظهار داشت که بخشی از علّت این عمل از طرف قوام‌الملک دشمنی او با معتمدالدّیوان بود (به بخش دوّم این مقاله مراجعه شود.)

۹۰- بامداد، تاریخ ۱۳۷ :۶

۹۱- افنان، تاریخ ۴۴ -۵۴۲

۹۲- افنان، تاریخ ۵۵۷

۹۳- افنان، تاریخ ۵۵ -۵۴۲

۹۴- افنان، تاریخ ۵۵۶

۹۵- افنان، تاریخ ۶۱ -۵۶۰

۹۶- مجموعهٔ انتشارات لجنهٔ ملّی محفظهٔ آثار و آرشیو امر، ایران ۴۱۸، ۳۳۷ : ۸۴ ؛ ۵ -۴۲۴ : ۵۲ ؛ *ظهورالحق* ۵۷۴ : ۸

۹۷- بشیرالهی، 'بشیرالهی' ؛ بشیرالهی، *الواح*

۹۸- افنان، تاریخ ۹ -۵۶۸

۹۹- یزدی، مناهج‌الاحکام ۲۳۴ :۱؛ ظاهراً تا دسامبر ۱۹۲۰ هنوز چند تنی بر باور درگذشت حضرت عبدالبهاء و جانشینی این دو تن استوار بودند و میرزا منیر نبیل‌زاده توانست خطای نظرشان را بر آنها بنماید، *مصابیح هدایت* ۲۵۸ :۴

۱۰۰- فریدانی، *دوستان راستان* ۱۱۰؛ هزاری، 'جناب اردشیر هزاری' ۴۱ -۴۰ ؛ خوشبین، *طراز آلهی* ۳ -۳۰۲ :۱

۱۰۱- *ظهورالحق* ۱۳۹ : ۸ الف؛ ابوالقاسم افنان، 'داستان' ۴۰ -۳۹

۱۰۲- مصاحبه با ایادی امرالله حسن موقّر بالیوزی در تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۷۹

۱۰۳- *مصابیح هدایت* ۹ -۲۵۸ : ۴ ؛ *ظهورالحق* ۷۲۳ :۷

۱۰۴- عندلیب، جلد ۲۲، شمارهٔ ۸۸ (۲۰۰۵) ۸ -۶

۱۰۵- این رقم بوسیلهٔ والتر اسمارت Walter Smart (درگذشت در ۱۹۶۲)، منشی شرقی سفارت بریتانیا در طهران، در جریان ملاقاتی که نامبرده با میرزا اسحق خان حقیقی داشته، گزارش شده. با آنکه ممکن است

که اسحق حقیقی این رقم را ذکر نموده باشد امّا اسمارت که اطّلاعات جامعی از ایران داشته آنرا مورد تردید قرار نداده است. Public Record Office FO 248 1279, file Bahais, paper 29

۱۰۶ - Bémont, *Les Villes d'Iran* 2:152

۱۰۷ - تخمین سال ۱۹۲۵ از مصاحبه با آقای حسن موقّر بالیوزی در خانهٔ ایشان در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۷۹ و تخمین سال ۱۹۳۵ از مصاحبه با آقای حسن افنان در لندن در تاریخ ۲۳ ژوئن ۲۰۰۴ بدست آمده است.

منبع ها و مأخذها

الف- فارسی

(در سیاههٔ زیر منبع هایی که مشخّصات آنها در دو بخش اوّل و دوّم آمده تکرار نگردیده است)

- افنان، ابوالقاسم. 'داستان کُتک خوردن میرزا نصرالله جهرمی'. *پیام بهائی* شمارهٔ ۱۸۲ (ژانویه ۱۹۹۵) ۴۰ – ۳۷

- بشیرالهی، ناصر (ویرایشگر). *الواح نازله به اعزاز میرزا آقاخان بشیرالسلطان ملقّب به بشیرالهی*، Ellicot City, MD : انتشار خصوصی، ۲۰۱۰

- خوشبین، پریوش سمندری. *طراز الهی*. جلد ۱، همیلتون، اُنتاریو، کانادا: مؤسسهٔ معارف بهائی، ۲۰۰۲

- فریدانی، سهراب. *دوستان راستان: تاریخ حیات و خدمات بهائیان پارسی*، هوفهایم، آلمان: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی آلمان، ۲۰۰۲

- سلیمانی، عزیزالله. *مصابیح هدایت*. ۹ جلد، طهران: مؤسسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۳۲-۱۰۴ ب/ ۱۹۷۶ - ۱۹۴۷

- هزاری، حبیب. 'جناب اردشیر هزاری' *عندلیب*، سال ۱۸، شمارهٔ ۷۰ (بهار ۱۹۹۹) ۴۳ – ۴۰

- یزدی، فاضل. *مناهج الاحکام*، انتشارات لجنهٔ ملّی محفظهٔ آثار و آرشیو امر، جلدهای ۶-۵

ب- فرانسوی

- Bémont, Fredy, *Les Villes d'Iran: des cités d'autrefois a l'urbanisme contemporain*. 2 vols. Paris: privately published (?), 1969-1973

دنبالهٔ ممالک متحدهٔ کره زمین از صفحه ۳۱

مبالغه نیست اگر بگوییم که فورل از جهت فکری شخصاً به عقائد و آرائی رسیده بود که او را آمادهٔ پذیرش امر مبارک می‌کرد. در صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۲ کتاب خود ذکر فهرستی از نهادها و افرادی را می‌کند که مانند فورل در مسیر صلح بین‌المللی می‌کوشند و از گروه خود به عنوان «نظامی برای فعالیّت اخلاقی و اجتماعی» که مرکزش در ایون سویس است یاد می‌کند. امروزه این افراد و گروه‌ها به چند هزار رسیده‌اند که به عنوان NGOS سازمان‌های غیر دولتی در جهت برقراری صلح عمومی کوشا هستند. ■

یادداشت‌ها

1- Les Etats – Unis de la Terre, Lausanne, 1914.

۲- در این کتاب فورل ۱۵ نیروی مثبت در مقابل آن ۱۵ نیروی منفی را در جدولی ذکر کرده که به اعتقاد او باید از نیروهای مثبت در سطح بین‌المللی و جهانی پشتیبانی کرد چون میل و گرایش به صلح و داوری بین‌المللی و خلع سلاح تدریجی و حقوق متساوی برای همهٔ ملل و دول و برقراری مبادلات آزاد بین‌المللی که منافع بین‌المللی را فوق منافع ملّی قرار دهد و تشکیل قشون صلح‌خواه از زن و مرد هر دو و اعمال اصول سوسیالیسم و اجتناب از الکل و موّاد مخدّره (فورل از مخالفان این دو بود) و اتّحاد میان نژادها و فرهنگ‌ها و برقراری زبان بین‌المللی در عین آزادی تکلّم به هر زبانی و توافق میان ادیان و آزادی زنان و برقراری نظام قانونگذاری بین‌المللی و برقراری تعلیم و تربیتی برای کنترل غرائز و تمایلات منفی به تعدّی و خشونت و بالاخره اجتماعی کردن یعنی انسانی کردن نسل‌های نوخاسته.

۳- ظاهراً همین زمینهٔ فکری است که فورل را به سوی ایمان به امر مبارک کشاند یعنی تأکید در وظایف شخص نسبت به همنوعان و جهان اجتماع به جای بحث‌های صرفاً تجریدی و "ماوراء طبیعی".

4- Documents du Progrès.

بهاری که خزان از پی ندارد

کاوشگر

ملک الشعرای بهار در اوّل اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی بعد از شصت و پنج سال عمر درخدمت فرهنگ و ادب ایران چشم از جهان پوشید. شصت سال از درگذشت او گذشته است امّا یاد او درمیان ایرانیان و ایران دوستان پایدار است و گواه آن مراسم بزرگداشت و یادبود او بود که در ایران و فرانسه به سال ۱۳۸۰ به مناسبت پنجاهمین سال وفات او برگذارشد وطیّ آن جمعی از بزرگان ادب در تجلیل او سخن گفتند.

بهار تنها نویسنده و روزنامه‌نویس و مرد سیاست و محقّق ادبی ومورّخ وصاحب تألیف گرانقدری چون *سبک شناسی* و مصحح آثار معتبر قدیم و مترجم رسالات از زبان پهلوی به زبان دری نبود بلکه به یک اعتبار آخرین شاعر چیره‌زبان سبک کلاسیک ادب فارسی (خاصه درقصیده‌سرایی) و راه‌گشای تحوّل ادبی ایران و آشنا به موسیقی اصیل ایرانی وسازندهٔ چند ده ترانه و تصنیف که برخی از آنها هنوز زبانزد عام و خاص است و علمدار وطن‌دوستی و آزادی‌خواهی و مخالف ظلم و تعدّی از جمله به زنان و طبقات فقیر و طالب مشروطیّت و سقوط نظام استبدادی و مشوّق و پرورشکار ادبیات و شاعران نوخاسته و فرهنگ‌شناس و فرهنگ‌پرور نیز بوده است. از این‌رو هرچند بار با تألیف تازه‌ای دربارهٔ آثار او یادش تازه می‌شود و با قاطعیّت می‌توان گفت که این بهار را هرگز خزان در پی نخواهد بود.

در این گفتار کوتاه نیّت ما بر این نیست که دربارهٔ حیات و آثار و افکار مرحوم بهار که دیگران به تفصیل دربارهٔ آن گفته و نوشته‌اند به گفت و گو بنشینیم،[1] نظر بر این است که پاره‌ای از کتاب‌ها و مقالات تازه را که دربارهٔ او نگاشته آمده و خاطرهٔ او را پاینده می‌کند یادآورشویم و ثابت کنیم که "بهارشناسی" هنوز رشته‌ای زنده و رونده از مطالعات ادبی است.

ازجمله رساله‌های دکتری که ۱۴ سال قبل در دانشگاه پاریس دفاع شده، یکی هم نگاشتهٔ خانم شهین سراج است زیر عنوان "مفهوم وطن در آثار ملک الشعرای بهار" (۱۹۹۷) که رساله‌ای قطور و مبسوط است.

به قول دکترشفیعی کدکنی اوج وطن‌پرستی را در شعر بهار می‌توان جست[2] و فخر ملک الشعراء در این است که هم پادشاه مُلک سخن

است و هم خادم دیرینه وطن. امّا وطن از دیدگاه او سه معنی دارد یکی اقلیم خراسان که موطن اوست، دیگر کشور ایران که بیشتر راز و نیازهای شعری او با کشور ایران است و به قول خانم دکتر سراج وی به دنبال نوعی عرفان ایران شناسانه است و سوّم وطن گسترده‌تری که هر جا را که زبان و فرهنگ ایران در آن نفوذ کرده در بر تواند گرفت.

همراه با اندیشهٔ وطن، سودای ملّت و آزادی‌خواهی و آرزوی رهایی از سلطهٔ بیگانگان به شعر بهار رنگ می‌دهد.

همین خانم دکتر سراج در مطبوعات ادبی گفتاری را دربارهٔ اندرزنامه آذرباد مهرسپندان که بهار آن را فردوسی‌وار به نظم پارسی در آورده و اصل آن پندنامه‌ای به زبان پهلوی منسوب به آذرباد مهرسپندان (۳۰۹-۳۷۹ م) از موبدان دورهٔ ساسانی است، منتشر کرده است که آن هم اثری تازه است.

از کارهای خوب بالنسبه جدیدی که دربارهٔ بهار شده کار یحیی مُعاصر است که در کتاب *ترانه‌های بهار* تصنیف‌های این شاعر بزرگ آگاه به موسیقی کلاسیک ایران را نشر کرده است (۱۳۸۳) و حدود سی و اندی تصنیف یا ترانه را در بر می‌گیرد که برخی مضامین عشقی دارد و پاره‌ای مضامین اجتماعی و سیاسی و بعضی هم که در حکم شگرد خاص بهار تلقّی تواند شد، آمیختهٔ تغزّل و سیاست است. ظاهراً تاکنون ۳۷ تصنیف از او به دست آمده و بعید نیست که در میان ترانه‌های قدیم بعضی دیگر هم از خامهٔ او باشد که همیشه به ملاحظاتی امضای صریح نکرده است.

دوستان غالباً با ترانهٔ *مرغ سحر* او آشنا هستند که یکی از خوانندگان ارجمند بهائی نیز چند بار آن را اجرا کرده است و در آغاز مانند همیشه، بهار یکی از عناصر طبیعت را که در اینجا مرغ سحر باشد مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که نغمهٔ آزادی نوع بشر را بسراید و در بند دوّم شکایت از ظلم ظالمان می‌کند و به نقد شدید اوضاع زمانه می‌پردازد که: عمر حقیقت بسر شد- عهد و وفا بی‌اثر شد- نالهٔ عاشق، ناز معشوق- هر دو دروغ و بی‌ثمر شد- راستی و مهر و وفا فسانه شد- قول و شرافت همگی از میانه شد- از پی دزدی، وطن و دین بهانه شد- دیده تر شد.

پس درست است که وطن‌پرستی در شعر بهار اوج می‌گیرد امّا این مانع از بینش درست او در نقد هموطنانش به نام ارزش‌های عالی انسانی نیست و از این رو می‌توان گفت که بهار به ادبیات جهانی تعلّق دارد و درون مایه‌های آن در دایرهٔ تنگ خراسان و ایران محدود

نمی‌ماند بلکه به وسعت ابعاد جهان بشریّت گسترش می‌یابد.

کتاب تازهٔ دیگر که سازمان اسناد ملّی ایران در سال ۱۳۷۹ نشر کرده (به کوشش علی میر انصاری) ***نامه‌های بهار*** است به بزرگان زمان خود و خانواده‌اش (بهار در فاصلهٔ ۱۲۶۵ و ۱۳۳۰ شمسی می‌زیست) که جلوه‌هایی از روحیه و فکر بهار را در سنین مختلف و اوضاع گونه‌گون زندگی حکایت می‌کند و درخور آن است که برای شناخت بهتر بهار، مورد تجزیه و تحلیل دقیق محقّقی روان‌شناس و آگاه به ابعاد شخصیت انسانی قرار گیرد.

این که گفتیم شعر بهار در قالب تنگ وطن هر قدر عزیز باشد نمی‌گنجد و بُعدی جهانی دارد در آثاری چون قصیدهٔ شیوای "جغد جنگ" جلوه‌گر است (۱۳۲۹) مثلاً آنجا که در حسرت صلح می‌گوید:

کجاست روزگار صلح و ایمنی
شکفته مرز و باغ دلگشای او
کجاست عهد راستی و مردمی
فروغ عشق و تابش ضیای او
کجاست دور یاری و برابری
حیات جاودانی و صفای او
فنای جنگ خواهی از خدا که شد
بقای خلق بسته در فنای او

در "پیام ایران" (۱۳۱۱ شمسی) که خطاب به هموطنان و خاصه جوانان است، می‌گوید:

مباش غره به تقلید غربیان که به شرق
اگر دهد، هر شرقی احترام دهد
امّا در عین حال یادآور می‌شود که:
ز غرب علم فرا گیر و ده به معده شرق
که فعل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد

در قصیدهٔ "اختر" حقیقت سخن را با این دو بیت پایان می‌دهد:

هان ای بهار جنگ و جدال جهانیان
هست از ورای پردهٔ جهل و مکابره
ای اختر حقیقت شو جلوه‌گر که هست
گیتی چو شب سیاه و خلایق چو شب‌پره

در "آرمان" شاعر (۱۳۰۹) میل خود به اصلاح عالم را چنین بیان می‌کند:

یک باره بدست عاطفت پرده
از کار جهان کینه ورگیرم
وین نظم پلید اجتماعی را
اندر دم کوره سقر گیرم
وین ابرهٔ ازرق مکوکب را
ز انصاف دو رویه آستر گیرم

مبارزهٔ او با خرافات یکی دیگر از جلوه‌های جهان‌شمولی اندیشهٔ اوست. انتقاد از تعصّب خشک و جاهلانه را در قصیدهٔ "جهنم" او می‌توان دید و در آثاری که در دفاع از حقوق زنان سروده است نمونه‌ای از این پیکار با تأخر و تصلب را در تصنیف‌های او می‌توان یافت (مثلاً در ترانهٔ ای ایرانی تا بکی نادانی، یا در تصنیف ای زن بهروطن).

در تصنیف "به دل جز غم قمر ندارم" گوید:

در عالم جای زن باشد بروی دیده
زن در زندان یا ربّ چه دیده؟
چه شد عزیزان که حال نسوان بود
بدین‌سان زار
سیه‌کاری و جهل و خواری بود مدامش کار
ستیز او با حجاب و تشویق زنان به

بهره‌مندی از آموزش و پرورش در بسیاری از اشعار و ترانه‌های او منعکس است (عروس گل، زن با هنرو...) که ورود در بحثش سخن را طولانی می‌کند. همدلی با فقیران و ستمدیدگان موضوع بسیاری از اشعار اوست که باز جهت انسانی کلام او را آشکار می‌کند (چون قطعهٔ دختر فقیر و حتّی برخی غزل‌های او چون در طواف شمع).

محمّد علی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۴۰ در دهمین سال درگذشت بهار که در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی برگذار شد، ۶ صفت عمده را برای معرفی ملک الشعراء یادآور شد از جمله آنکه: «تمایلی در او به بلندی و روشنی و زیبایی و عدالت است و این واجب‌ترین صفتی است که شاعر باید داشته باشد» و چنین صفات و یا صفتی خصوصاً عدالت‌خواهی است که شاعر را به کاروان سخنگویان بین‌المللی ملحق می‌کند. ■

یادداشت‌ها

۱ - رک. از جمله: ***پژوهشگران معاصر ایران*** از هوشنگ اتّحاد جلد اوّل ۱۳۷۹ شامل شرح حال و آثار ابراهیم پور داود، محمّد تقی بهار، ذبیح بهروز و علی اصغر حکمت است.

۲ - شفیعی تصریح می‌کند که مرادش اینجا از وطن‌پرستی شووینیسم یا تعصّب ملّی نیست.

پیام بهائی: نگارندهٔ این سطور اخیراً با دختر هوشمند و فرهیختهٔ مرحوم ملک الشّعرای بهار در امریکا آشنا شد. خانم پروانه بهار کتابی را نخست به فارسی و بعد به انگلیسی دربارهٔ خاطرات خود از پدر نوشته که درخور مطالعه است. ترجمهٔ انگلیسی در سال قبل نشر شده با عنوان:

The Poet's Daughter: Maleko'Shoara Bahar and the Immortal Song of Freedom

مجمع عرفان

مرکز مطالعات بهائی، اکوتو، ایتالیا

یکصدودهمین دوره مجمع عرفان از غروب ۲۳ ژوئن تا شامگاه ۲۸ ژوئن ۲۰۱۲ در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو برگزار می‌گردد. روز ۲۹ ژوئن به برنامه اختیاری گردش گروهی اختصاص دارد. مجمع عرفان محیطی است دوستانه و فرصتیست مغتنم برای گردهمایی، مذاکره، مشاورهٔ علاقمندان، ژرف‌نگری و پژوهش در معارف بهائی. برنامهٔ مجمع عرفان شامل ارائهٔ حاصل پژوهش‌ها و مطالعات تحقیقی در اصول معتقدات و آثار مبارکهٔ امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی از دیدگاه امر بهائی و بخش ویژهٔ بزم عرفان است.

نمونه‌ای از مباحثی که در این دوره ارائه می‌گردد: تعبیری از لوح مبارک حوریه، مروری بر الواح نازله خطاب به ایادی امرالله جناب ابن ابهر، مروری بر ظهور عدل الهی، اخلاق زیربنای فرهنگ بهائی، صلح و محکمه کبری، نقش دین در رشد و ترقّی تمدن در آثار حضرت عبدالبهاء، بررسی علل و اهداف سفر حضرت عبدالبهاء به غرب، تأمّلی بر تلاوت آیات به احسن الالحان، لوح اقدس و مسیحیّت، پیوستگی و گسستگی دیانت بهائی و فلسفه اشراق

اطلاعات بیشتر را در تارنمای
www.irfancolloquia.org
ملاحظه فرمایید. برای ارتباط با دفتر مجمع عرفان: از تلفن 1-847-733-5301 یا ایمیل: info@irfancolloquiumorg استفاده کنید.

ثبت نام و ذخیره اطاق ضروریست. هزینه ثبت نام و اقامت و خوراک برای این دوره ۳۲۰ یورو است.

بهار از دیدگاه زنان افغانستان

فائقه جواد مهاجر
بهار را دعوت می‌کند که به شهر او بیاید و می‌گوید:

از راه دشت‌های پر از گل بیا بهار
با خاطرات کهنه به کابل بیا بهار
شهزادگان شهر مرا یاد دار و باز
با دختران خم‌زده کاکل بیا بهار
بر روی قبرهای چه بسیارمان بریز
با عطر زندگی به تجمّل بیا بهار
یا نوبهار گرچه بهارم بباد رفت
امّا پس از تمام تطاول بیا بهار

فرشته ضیائی
با بهار همدل و همزبان است:

من هم احساس نوشکفتی را
در دل خویش جاودان دارم
من هم اینک میان لاله سرخ
سر به صحرای بیکران دارم
از میان شکوفه‌های سپید
زندگی را سلام می‌گویم
هر یک از غنچه‌های نورس را
با نسیم بهار می‌بویم
گاه با ابر نقره‌ای رنگی
هر کجا بگذرم بگریانم
گاه با یک نهال کوچک باغ
چشم بر راه باد و بارانم
من به سوی جهان تازه خود
غم دوری آشیان دارم

لیلا صراحت روشنی
بر مزار شکوفه می‌نالد:

وه چه خاموش آمدست بهار
زخم بر دوش آمدست بهار
ابرها تشنه‌کام و بی‌بارند

اخگر بغض در گلو دارند
قامت سبز باغ سوخته است
لب ز لبخند شاد دوخته است
سبزه در دیده‌ها شرار شده
دیدگان شکوفه تار شده
شعر باران هوای غم دارد
بر مزار شکوفه می‌بارد
دردها رفته رفته داغ شده
باغ منزلگه کلاغ شده

نبیله کریمی

با بهار تا زمانی که بیگانه بماند قهر است و می‌گوید:

تا بر میهنم نیاید، تا من خود را در بهاران وطن نیابم
من با بهار قهرم، من او را نمی‌خواهم، من او را نمی‌شناسم
امّا اگر روزی آمد
آنگاه با او آشتی خواهم کرد
و نسیمش را نوازش خواهم کرد
و گل‌هایش را بوسه خواهم زد
باران‌هایش را در آغوش خواهم کشید

امّا به عکس کریمه ملزم پرکار بهار را همان طور که هست می‌پذیرد و می‌ستاید:

فرح‌بخش است فصل نوبهار و سیر بستانش
حیات تازه بخشد بر زمین از فیض بارانش
چه زیبا منظری دارد طبیعت اندر این ایّام
سر تعظیم می‌آری فرو بر صنع یزدانش
عروس نوبهار اکنون گل و سنبل به بر دارد
مشامم تازه شد از عطر گل مخصوص ریحانش
هزاران رستنی‌ها را در آغوشش نهان دارد
شکوفه برملا سازد کنون این راز پنهانش

فرزانه فانی

به آینده خوشبین است:

از جنگل بهار
آواز شوق می‌آمد
دل از نوای گام تو هر دم
در عشق شعله‌ور می‌شد
ناگاه رخ نمود از دور
آئینه‌دار
از آستان نور
انگشتر سپیده بر انگشتانش
با خنده‌اش که جلوه فردا داشت.

درست عکس اوست سخن نفیسه ازهر که فصل یأس را با این ابیات پایان می‌دهد:

من گرچه خامشم دل من هست بی‌قرار
جز بوی یأس نایدم از غنچه بهار
از نقش داغ پرشده گلبرگ درد من
خون می‌چکد بحال من از نغمهٔ هزار ■

یادداشت

۱- نقل از کتاب *«شعرزنان افغانستان»*، به کوشش مسعود میرشاهی، از انتشارات خاوران (پاریس ۱۳۷۹)

مراحل تدریجی دعوت باب

از مجموعه مقالات کنفرانس "دگراندیش ستیزی و بهائی آزاری" در دانشگاه تورنتو

دکتر محمّد افنان

ابتدا از دیدار کسانی که به صرف علاقه به این مطلب در این جلسه شرکت فرموده‌اند تشکّر می‌کنم و مخصوصاً از جناب دکتر توکّلی و سرکار خانم دکتر یزدانی که بنده را به این خدمت مفتخر کردند امتنان دارم. مطلبی که مورد نظر هست و عنوانش را دوستان توجه فرموده‌اید، در حقیقت ابلاغ تدریجی دیانت و امر حضرت باب است. طبیعی است که بنده عادت کردم موقعی که از طلعات مقدّسهٔ امر بهائی اسم می‌برم، با ادای احترام باشد. گرچه این در فرهنگ غربی کمتر متداول است امّا بنده با این سن و سال دیگر خیلی آمادگی پذیرش فرهنگ غربی را پیدا نمی‌کنم. در هر حال مطلب مطلب مهمّی است و مع الوصف این مطلب طوری عرضه شده که خلاف واقعیّت در آن زیاد است یعنی در حقیقت حضرت باب اظهار شریعت و دیانتشان را به نحوی فرمودند که به صورت ظاهر تدریج است امّا در حقیقت از همان ابتدا همه مطالبی را که گفتنی بوده فرموده‌اند. حالا بنده توضیح عرض می‌کنم.

مقدّمتاً باید عرض کنم که بنا بر نظر شخصی مبتنی بر تحرّی حقیقت (که یکی از تعالیم اساسی دیانت بهائی است) معتقد بر این اساس هستم که ادیان الّهی همه دنبالهٔ یکدیگر می‌آیند و در حقیقت متوالیاً همدیگر را تکمیل و تأیید می‌کنند. جزء اسماء الّهی ازلی بودن و ابدی بودن است. ازلی یعنی بدون ابتدا و ابدی یعنی بدون انتها و ازلی ابدی بودن مستلزم این است که انسان که مخلوق برگزیدهٔ عالم حدود است در حقیقت همواره مورد هدایت و عنایت حق تعالی باشد تا مفهوم ازلی ابدی معنی پیدا کند. خدایی که از او مخلوق آنهم مخلوقی صاحب فهم و شعور و قابلیت ترقّی روحانی و اخلاقی نباشد در حقیقت در عرف ادیان الّهی خدا شناخته نمی‌شود. بنا بر این لازمه‌اش این است که خدا در حقیقت بندگانش را، مخلوقش را، مخلوق ممتازش را که انسان باشد و به امتیاز اختیار و تعقّل و تحقیق آراسته است، دائماً هدایت کند. بنا بر این اصل، ادیان الّهی هم ازلی ابدی هستند یعنی در دنیا نه ما اوّلین

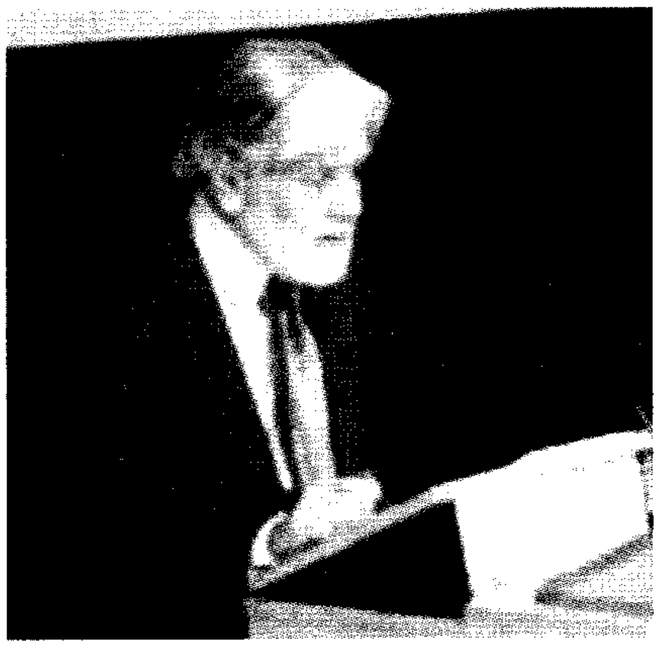

دین را می‌شناسیم نه آخرینی را انتظار داریم. همه بلا استثنا در حقیقت از اوّل لا اوّل بوده‌اند. البته ما تاریخ را نمی‌دانیم و فقط بر یک مقداری محدود اطّلاع داریم. و نکته مهم اینکه عالم وجود منحصر به این عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم نیست و شاهدش کرّات و موجوداتی است که در فضا هستند و هنوز فکر و عقل و تحقیق ما به آن نرسیده. بنا بر این، این اصل اوّل اساسی است و خیلی مهمّ.

امّا اصل دوّم این است که انبیاء و برگزیدگان الٰهی چون مأمور به توجّه به حقیقت وجودی انسان هستند، نه به جسم بلکه به روح، بنا بر این روشنان، روش مماشات و ملایمت و ایجاد تفاهم بین افراد است و هیچ وقت از این اصل کلّی بی‌نصیب نخواهند بود. اساس عرایض بنده بر این دو اصل است: اصل استمرار ظهورات الٰهی و اصل مماشات، ملایمت و تربیت. با این دو اصل بهتر می‌توانیم به این نکته پی‌ببریم که حضرت باب چگونه اظهار امر فرمود، چگونه هدایت کرد و چگونه هدایت و دلالت او مؤثر در جامعهٔ آن زمان شد. این اصل مماشات و ملایمت، این اصل تدریج و تربیت تدریجی چیزی نیست که انحصار به این دور داشته باشد، همچنان که ازلی ابدی بودن انحصار ندارد. آن اندازه‌ای که از تاریخ ادیان می‌دانیم، در ادیان ابراهیمی که فعلاً به آنها می‌پردازیم (بقیّهٔ ادیان فعلاً از حوزه این بحث خارج‌اند چون به صورت ظاهر حضرت باب هم از ادیان ابراهیمی هستند) در دیانت حضرت موسیٰ، که بیشتر از همه شناخته شده است، می‌بینیم که حضرت موسیٰ در بین قوم بنی اسرائیل در مصر و تحت فشار و اذّیت اظهار عقیدهٔ خودش را فرمود، بنی اسرائیل را جمع کرد امّا برای آنان ادّعای آوردن دیانت جدیدی را نفرمود. تا کی؟ تا زمانی که آنان را از مصر بیرون آورد و در صحرای سینا آن ندای طور را به گوش رسانید و ابلاغ کلمه فرمود. ملاحظه می‌فرمایید که مقدّمات لازم بود. دوران حضرت مسیح هم همچنین است. حضرت مسیح در اوایل کار که دوازده حوّاری دور آن حضرت جمع شده بودند، اوّل که وارد اورشلیم شد تشریف برد به هیکل سلیمان و در آنجا چیزی را که ابلاغ کرد عبارت بود از اینکه معبد محل خرید و فروش نیست، محلّ مسائل مادی نیست این مکان و مقام مقدّسی است چون عبادتگاه است. امّا بعدها در شام آخر یعنی در عشاء ربّانی در آن آخر که دوازده حوّاری مجتمع بودند، از آنان سؤال کرد که شما من را کی می‌دانید؟ هر کسی چیزی گفت جز پطرس سنت پیتر که گفت ما تو را فرزند خداوند حیّ و ابن الله می‌دانیم و این چیزی است که بعداً پایه عقاید مسیحی در کلیساهای مختلف قرار گرفت.

حضرت رسول اکرم هم همینطور در دوران اظهار دیانت جدید تا سه سال فقط به نزدیکان ابلاغ کلمه فرمود و تنها کسانی که بنا بر تاریخ معتقدند که این مطلب را به کمال حد خودشان فهمیدند یکی علی امیر المؤمنین و یکی خدیجه همسر محترمهٔ رسول اکرم بود. بقیه مردم خطابی برآنان نبود. از آن به بعد شد که دستور به ابلاغ و اعلان دیانت جدید شد.

حضرت باب هم به همین کیفیّت می‌توانیم بگوییم که بیانات فرمودند و هدایت فرمودند. در یکی از آثار اخیر و در دوره آخر حیات هیکل مبارک در ***دلائل سبعه*** که فارسی است، و مطئمناً بعضی از دوستان ملاحظه کرده‌اید و استفاده فرموده‌اید، می‌فرمایند:

*«نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد، مقامی که اوّل خلق است و مظهر ظهور آیهٔ "انّنی اَنا الله" چگونه خود را به اسم بابیّت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام **قرآن** در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینند این مشابه است با خود ایشان».*

چون فرصت محدود است اجازه بدهید بنده به اختصار عرض کنم که حضرت باب در ابتدای ظهورشان به دو کیفیّت در دو مرحله اظهار امر و عقیده و تعالیم خودشان را فرمودند. یکی به صورت بسیار صریح و مُنَجّز و معلوم، به عنوان باب‌الله که مسلّماً مقامی بالاتر از باب امام غائب است. درسر تا سر اوّلین اثر حضرت باب، یعنی ***تفسیر سورهٔ یوسف*** که در همان شب اوّل اظهار امر به ملّا حسین ابلاغ فرمودند ادّعای باب‌اللّهی و چندین عنوان دیگر فرمودند، که بنده فعلاً به علّت قلّت وقت به آنها نمی‌پردازم، و البتّه از این ادّعا بالاتر چیزی نیست. امّا در عُرف عام، یعنی خطاب به عموم این کلمه باب، همچنان که در ***دلائل سبعه*** اشاره شده، باب امام غائب به حساب آمده.

در آثار اوّلیه‌ای که از بعد از سفر حج صادر شده، رساله‌ای هست به اسم ***خصائل سبعه*** که در آن هفت وظیفه، هفت شهادت معیّن شده، یکی از آنها این است که در اذان، بعد از گفتن «اشهد انّ لا اله الا الله و اشهد انّ محمداً رسول الله» گفته شود: «اشهد ان علیاً قبل محمّد باب بقیة‌الله». ملاحظه می‌فرمایید که این صورت ظاهرش همان چیزی است که در ***دلائل سبعه*** اشاره شده. و بقیة‌الله جزء القاب معیّنی است که در ***قرآن*** به هر ظهور جدیدی داده می‌شود، یعنی بقیة‌الله اوّل بار در ***قرآن*** خطاب به شُعیب نازل شده (شُعیب یکی از انبیاء همان دوره و در حقیقت طبق تاریخ، پدر همسر حضرت موسیٰ است). و از یکی از ائمه روایت شده که فرمود که بقیة‌الله یعنی قائم موعود اسلام.

بنا بر این باب بقیة‌الله یعنی باب همان کسی که شما انتظارش را دارید. امّا هم‌زمان که به اینصورت می‌فرمایند عنوان باب‌الله هم اطلاق شده یعنی مماشات با خلق که هر کسی که بیشتر و دقیق‌تر با آثار حضرت باب آشنا می‌شد ایشان را به عنوان باب‌الله می‌شناخت ولی ظاهر برای اینکه یک مماشاتی شده باشد،

ملایمتی شده باشد و آمادگی در جامعه به وجود بیاید عنوان باب بقیة‌الله ذکر شده. و بقیة‌الله اگرچه در اسلام به قائم موعود اشاره دارد و حدیث است که وقتی ظاهر شود خواهد فرمود: انا بقیّة‌الله، امّا در آثار حضرت باب، در آثار اولیّه، حتّی همان *قیوم‌الاسماء*، به موعود بعد اطلاق شده یعنی کسی که بعد از حضرت باب ظاهر شود. نکته بسیار مهم و جالبی است که این کلمه بقیّة‌الله که معادل انگلیسی‌اش Remnant of God است نمودار همان مسئله و مطلبی است که در ابتدا بنده عرض کردم که ادیان آلهی که ازلی ابدی هستند به تدریج ظاهر می‌شوند.

بنده خیلی مطالب بیشتری داشتم. اجازه بدهید به این قسمت هم اشاره کنم و عرضم را ختم کنم چون وقتی نمانده الّا یکی دو دقیقه. و آن اینکه حضرت باب در *تفسیر سورهٔ کوثر* که خطاب به جناب سید یحیی دارابی است و بعد ازسفر حج نازل شده شرح مبسوطی می‌فرمایند که عربی است و مفهومش اینست که در آن خطاب به سیّد یحیی می‌فرمایند که این امر امر آلهی است و اگر کسی می‌تواند با آن مقابله بکند بسم‌الله، اگر خود شما قادر به این کار هستی عیناً مثل این آیات بیاور تا ردّ آیات من را کرده باشی چون به جز اینکه در مقابل ارائه آیات، آیات ارائه بشود راه دیگری برای مقابله ومقاومت وجود ندارد و اگر نیستی امّا کسی را می‌شناسی که بتواند این کار را بکند از او خواهش کن. این کیفیّت در اصطلاح بابی-بهائی به اسم تَحدّی نامیده می‌شود. و نکته جالب این است که احدی این کار را نکرده. حتی حضرت باب، مخالفین و علماء را به مباهله دعوت کردند. مباهله یعنی اینکه دو نفر که مخالف هم هستند دیگری را نفرین کند و نفرین هریک مستجاب شد حق با او است. این هم باز ریشه کتاب مقدّسی دارد. هیچ کس نیز از دعوت حضرت باب به مباهله استقبال نکرده.

نکته جالب این است که در آخرین روز حیات مبارک که ایشان را به میدان تبریز بردند و شهید کردند، حضرت باب را می‌برند پهلوی ملّا محمّد ممقانی. ملّا محمّد می‌گوید که اگر توبه کنی با اینکه مرتد فطری هستی من توبه مرتد فطری را قبول دارم و هیکل مبارک تصریح می‌فرمایند که خیر، هرچه بوده هست و همین است و جز این نیست. مهم اینست که این را مورّخین بهائی ذکر نکرده‌اند بلکه هم پسر ملّا محمّد، ملّا محمّد تقی نیّر، ذکر کرده در یادداشت‌هایی که دارد و هم میرزا مهدی خان زعیم‌الدّوله که از مخالفین بنام دیانت جدید است در کتاب *مفتاح‌الباب‌الابواب* به عربی. او هم می‌گوید که پدرمن و پدربزرگم در آن صبح در خانهٔ ملّا محمّد حاضر بودند و صراحت و قاطعیّت و قدرت کلام و بیان حضرت باب همین بود که بود. ولی جای تعجّب و تأسّف است که کسی مثل ملّا محمّد، شاگرد سیّد احمد و سیّد کاظم، با همه ادّعاهایش اینقدر گرفتار جهل ملّایی است که حکم قتل صادر می‌کند و اصلاً اعتنا به مطلبی چنین اساسی نمی‌نماید. ■

غرق در نوروز

داستان واقعی

فریدون رحیمی

بازروزموعود، روز نوروز فرا رسیده بود. او چهارسال بیشتر نداشت ولی دلش مانند همهٔ هم‌سالانش به عشق نوروز در تب و تاب بود، آتش عشق به نوروز در قلب کوچکش قبلاً با آتش چهارشنبه سوری شعله‌ور گردیده بود و هر روز با نزدیکتر شدن نوروز بیشتر بر می افروخت شب‌ها یا خواب به چشمش نمی‌آمد یا خواب نوروز را می‌دید. تنها او نبود که شور و حال داشت و در انتظار نوروز روز شماری می‌کرد، همه در اطراف او، درخانه او، در همسایگی او و در دهکدهٔ کوچک او چنین بودند. مادر در تدارک شیرینی و شربت و نقل و نبات و گستردن سفرهٔ هفت سین و پذیرایی از مهمانان عزیز بود و پدر به تعمیر خانه و رنگ و جلای تازهٔ آن و خرید لباس نو برای خود و خانواده مشغول بود. عجب آنکه پدر این بار این کارها را با خوشحالی و شور روحانی بی‌سابقه انجام می‌داد! گویی همهٔ دردسرها و مشکلات گذشته را فراموش کرده و در عالمی از شوق و امید زندگی می‌کرد.

حرکت و شور و فعّالیّت پدر و مادر به همه سرایت می‌کرد، همه در جنب و جوش بودند، همه خود را فراموش می‌کردند و هرکس به فکر دیگری بود. همگی برای دیدارهای تازه و رفع کدورت‌ها و آغاز مهر و محبّت‌ها بی‌تاب و بی‌قرار بودند؛ گویا نامهربانی‌ها، ناسازگاری‌ها، بی‌اعتنائی‌ها بر روح و قلبشان سنگینی می‌کرد و با شتاب در انتظار بودند که این بار گران را در روز نوروز بر زمین گذارند و از نو با خاطری شاد و دلی آزاد آن قلب و روح را از مهر و محبّت پر کنند. آن طفل از همان کودکی از این تغییر و تحوّل فرح‌بخش نوروزی در شگفتی کودکانه بود. شاید در دل کوچکش می‌گفت چه می‌شد اگر همه روزها نوروز می‌بود، چه می‌شد اگر همیشه همه اینقدر شاد و پر حرارت و پر شور و فعّال و مهربان می‌بودند؟ چرا باید روزهای خوش نوروزی در روز سیزده آن به پایان رسد، آن وقت که سبزه‌ها را به جویبار می‌سپارند و با آن خدا حافظی می‌کنند. آیا نمی‌شود از آن سبزه که نشان از رشد و نموّ و حرکت و طراوت و

تغییر و نوآوری و زیبایی دارد دوباره کاشت؟ آیا آنچه را به آب می‌سپارند پژمردگی و زردی و فرسودگی است؟ می‌گویند آن کهنه و پژمرده و زرد را که به آب می‌دهند به این معناست که نامهربانی‌ها، دشمنی‌ها و دورویی‌ها را از باغ دل زودوده‌اند. چه زیباست اگر چنین باشد ولی اگر چنین است پس چرا باز هم در طیّ سال نامهربانی‌ها اوج می‌گیرد، خشونت‌ها تجدید می‌گردد، ناروایی‌ها شیوع می‌یابد و دوروئی‌ها رو می‌شوند؟ شاید آن طفل در روح خود می‌گفت ای کاش هرسال بر روزهای نوروز افزوده می‌گشت و به همان ترتیب برسبکبالی و خوشحالی و مهربانی‌ها افزوده می‌گشت. آن طفل در آن روز نوروز می‌دید که این تنها او و بقیّهٔ مردم نیستند که شادند و پرجوش و خروشند بلکه هرچه در اطرافش می‌دید درشور و هیجان بود. حس می‌کرد که باد بهاری با نرمشی فرح‌بخش و با وزشی حیات‌بخش می‌وزد، خورشید نمایان‌تر و با حرارتی بیشتر می‌تابد، برف‌ها بر بلندی‌ها آب می‌شوند و آب‌ها در جویبارها بالاتر می‌آیند. پرندگان را می‌دید که با جنب و جوشی جدید از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پرند بلبلان با نغماتی دلنشین بر شاخسارها نغمه‌سرایی می‌کنند، گنجشکان فارغ از سرمای زمستان دوباره به فکر ساختن لانه و پروردن جوجگان می‌افتند، از آن سولاله‌ها در دشت و صحرا سر از خاک سیاه برآورده با جلوهٔ دلنشین خود مُهر تأیید برآمدن نوروز می‌زنند! اینها همه برای آن طفل مفهومی حسی داشت نه منطقی ولی حس خوشی که خود به خود شادی می‌آورد، هیجان و حرکت و جنبش ایجاد می‌کرد. اگر او می‌توانست آن حس شادی را توجیه کند شاید از خود می‌پرسید چه رابطه‌ایست میان آن شور و نشاط نوروزی در میان مردمان و این حرکت و جنبش و رشد و نمو در عالم طبیعت؟ آیا این نوروز و این فصل بهار است که مهربانی و شادی و شوق در مردمان ایجاد کرده یا سرور و خوشحالی و زنده‌دلی مردمان است که طبیعت را به تجدید حیات و شکفتگی و زیبایی و طراوت واداشته؟ آیا این درسی است که طبیعت به انسان می‌دهد که می‌توان زمستان دشمنی و تعصب و دوگانگی و بی‌مهری و خشونت را به بهار دوستی و همزیستی و اتّحاد و یگانگی عمومی تبدیل کند؟ آیا همچنان که طبیعت بارگران سختی و برف و بوران و سردی زمستان را تبدیل به بهار پر سرور و پُرسبزه و پُرشجر و پُرثمر می‌کند انسان نمی‌تواند سرمای جدال و کینه و جهل و عناد را به بهار همدلی و همزبانی و همیاری و هم‌آهنگی تبدیل نماید؟ گرچه درک منطقی و عقلانی چنین افکار برای طفلی خردسال ظاهراً ناممکن است ولی این حقایق و دقایق در آن روزهای خوش نوروزی همه در اطراف او بطور محسوس موجود و با تمام قوای جسمانی و عاطفی او در ارتباط و چه بسا در عمق جان و روانش برای همیشه تأثیرگذار بود.

بلی آن روز بار دگر نوروز بود و او به همراه یکی از کودکان هم سن خود در حیاط منزل خویش با شادی کودکانه به بازی مشغول. خانه‌شان در دهکده‌ای کوهستانی و بسیار زیبا قرار داشت؛ از جهتی دورنمای مزارع کشاورزی، بخشی در دشت و بعضی در دامن

کوهسار پر جلال، نمایان و نزدیکتر از آن رودخانه‌ای سرشار از باران بهاری غرّان و خروشان در حرکت و جولان و در معرض دید خانه‌نشینان. از فیض باران بهاری نه تنها آن رود در جوشش و غلیان بود بلکه جویبار زیبایی که از وسط خانه آن طفل می‌گذشت در آن روز نوروز بسی پُرآب و در طغیان بود. درختان میوه حاشیه این جویبار، با برآوردن شکوفه و برگ بهاری، جلوه‌ای نو به گذر آب پر طغیان از این جویبار می‌دادند! در آنسو، در اطاق پذیرایی و در جوار شربت و شیرینی نوروزی، کثیری از مهمانان نشسته و به گفت و شنیدی پر از مهر نوروزی مشغول، به تبادل هدایای عید مشعوف و از تناول باقلوا و سوهان محظوظ و همه از حال و هوای آن طفل و دوست همسالش در کنار آن جویبار به کلّی غافل! همسال آن طفل خراسانی تازه از شهر اصفهان همراه والدینش به این دهکده کوچک خراسان برای عید دیدنی آمده بود. طفل اصفهانی لهجهٔ دوست کوچک خراسانی خود را نمی‌پسندید و سعی می‌کرد لهجهٔ شیرین اصفهانی را به او بیاموزد. صحبتشان در مورد پریدن از پهنای آن آب غلطان بود، طفل اصفهانی لهجهٔ دوست خود را به تمسخر می‌گیرد طفل خراسانی خجل می‌شود و می‌خواهد با عملی تهوّرآمیز بر خجالت و احساس حقارت خود غلبه کند. او ناگهان رو به دوست اصفهانی خود کرده می‌گوید حالا ببین چطور از روی این جوی پر آب می‌پرم! غافل از آنکه این دیگر آن جوی همیشگی نیست. این ابر بهاری است که به شدّت باریده و این آب بهاری است که چنین جاری گشته و این جویبار کوچک را برای حرکت و جوشش خود ناکافی دیده و ناچار در آن به غلیان و طغیان آمده و به سرعت می‌رود که به رودی یا به دریایی یا اقیانوسی بپیوندد و در آنجا آرام گیرد! شاید هم آن طفل از حرکت تند آب، از جوش و خروش آن و یا از شوق و شور نوروز و نشئه بهاری چنان به هیجان می‌آید که ترس و تردد را فراموش می‌کند و بی‌محابا در مقابل چشمان ناباور دوست کوچک اصفهانی خود خیزی بر می‌دارد و در پهنای آن جویبار سرشار به پرواز می‌آید ولی قدرت پروازش مغلوب پهنای آب سرشار می‌گردد و بجای آنکه در آنطرف جویبار در سطح زمین فرود آید در وسط آب فرود می‌رود و آب غلطان او را در برگرفته و به سرعت از آن خانه پرشور و نشاط بیرون می‌برد و همچنان در خارج از آن خانه شتابان در کوچه‌ای جریان می‌یابد. در همان روز مرد کشاورز خدا شناسی به عید دیدنی یکی از همسایگان می‌رود پس از تبادل سلام و بوسهٔ نوروزی و صرف چای نبات و گز و باقلوای نوروزی، صحبتشان به بارش باران که چنین فراوان در این نوروز بهاری باریده بود کشانده می‌شود. آنها به خوبی می‌دانستند که این باران پربرکت و پرتوان مژدهٔ بارور شدن مزارع و کشتزارهاشان را می‌دهد، خرمن‌هایی انبوه‌تر و خیالی آسوده‌تر. آن کشاورز پاک طینت در میان این گفتگوی شیرین و امیدبخش ناگهان متوجّه می‌شود که وقت ادای نمازش رسیده. با عجله بلند می‌شود، نوشیدن چای را ناتمام می‌گذارد و به سرعت به طرف جویباری که از کنار عبادتگاه آن روستا جریان داشته روان می‌شود تا

در آن آب پرشتاب وضو بگیرد. تا دست‌ها را به آب فرو می‌برد متوجّه می‌شود چیزی غوطه‌ور در دل آن آب غلطان از مقابل چشمان حیرت‌زده‌اش می‌گذرد. بزودی در می‌یابد که آن غریق طفلی خرد و بی‌توانی است در آغوش آن آب پرتوان که دست تقدیر او را در دل آب در این لحظه به آن نقطه رسانده بود - آنجا که آن دهقان خداشناس برای ادای وضو و نماز آمده بود. کشاورز مهربان بی‌محابا خود را به آب می‌اندازد و آن موجود خُرد را از آن آب سُتُرک بازمی‌گیرد. او را می‌شناسد و به سرعت روی دست‌های نجات‌بخش خویش به منزل والدینش در آن همسایگی می‌برد - آنجا که جمعی کثیر همچنان به عید دیدنی مشغول و از حال آن طفل بی‌خبر و بی‌اعتنا به گفتهٔ همبازی دیگر آن طفل که با زبان کودکانه خواسته بود به آنها بگوید که رفیقش را آب برده ولی کسی او را جدی نگرفته بود یا کلامش را نفهمیده بود. واضح است که با دیدن آن طفل غریق و بی‌جان در دست آن دهقان مهربان چه غوغایی بپا می‌شود، کسی نمی‌داند چگونه آن طفل بی‌نفس و کم‌جان را دوباره نفس و جان بخشد آنچه می‌دانند و در خاطرها مانده اینکه آن طفل بی‌خبر از آنچه بر سرش آمده به محض به هوش آمدن می‌گوید گلوکم چه شو؟ (نان شیرینی من کجاست؟) گلوک نوعی نان شیرینی محبوب بچّه‌ها در آن روستا بود که مادرهای مهربان در روزهای نوروزی می‌پختند و در آن روزهای خوش، کودکان مشتاق بجای نان معمولی از آن به فراوانی نوش جان می‌کردند. گویا آن طفل هنگامی که از پهنای آن جویبار می‌پریده یکی از این نان‌های کوچک شیرین را هنوز در دست داشت و حالا بی‌اعتنا به آنچه بر او رفته فقط آن شیرینی نوروزی را می‌خواسته! مهمانان نگران و والدین آشفته و پریشان با شنیدن این اوّلین کلام از آن طفل کم‌جان همگی دوباره شاد و خندان می‌شوند و آرام می‌گیرند و در آن آرامش به شکرانه خالق آفرینش می‌پردازند که آن کشاورز پاکدل را مأمور فرمود که ناخود آگاه برخیزد و برای وضو و عبادت و ستایش آفریدگار به سوی آن آب پر شتاب رود و در دل آن آب آن طفل را بیابد و از آب بگیرد. شاید آن آب بهاری، که با شتاب می‌رفت باغ‌ها و کشتزارهای آن دهکده زیبا را آبیاری نماید و به آنها جانی تازه بخشد و باغبانان و دهقانان مشتاق را در این نوروز خشنودتر کند، راضی نشد که در این نوروز فیروز جان طفلی بی‌احتیاط ولی پرشور که خود را در او افکنده بود بگیرد. آن آب جان‌بخش آن طفل غرقه در خود و غرق در نوروز را بموقع به آن کشاورز آشنا سپرد که شاید در پرتو شمس حقیقت و عنایت حضرت احدیّت در باغ عشق و محبّت و ادب و شکر و سپاس بروید و یاد آن دهقان را در هر نوروز زنده و گرامی دارد و سپاس گذارد. گرچه آن طفل سالی پس از این حادثه پدر خود را از دست داد ولی مهر پدری آن دهقان مهرپرور که عمری طولانی نمود نگذاشت که غم بی‌پدری بر او آنقدر گران آید. او آن طفل را چون فرزند عزیزش و آن طفل او را چون پدر خود گرامی می‌داشت.

روح و روانش شب و روز شاد و در هر نوروز شادتر باد. ■

انعکاس امر بهائی در مطبوعات فرانسه

مجلّهٔ ادیان و تاریخ که از مجلّات معتبر فرانسه است در شمارهٔ ۳۸ خود (مه-ژوئن ۲۰۱۱) مقالهٔ مفصلی را به قلم خانم ناتالی آلونسو Alonso به "امر بهائی، رؤیای یک شهروندی جهانی" اختصاص داده که ۶ صفحهٔ آن مجلّه را در بر می‌گیرد و حاوی چند عکس از جمله عکس حضرت عبدالبهاء در زیر برج ایفل مربوط به هشتم فوریه ۱۹۱۳ است.

در مقدمهٔ مقاله خانم آلونسو می‌نویسد: «دیانت بهائی همانند فصل تازه‌ای که خدا بعد از آیین‌های یهود، مسیحی و اسلام در تاریخ ادیان نوشته است خود را ارائه می‌کند. در میانهٔ قرن نوزدهم بود که در ایران شیعی مذهب، یک نجیب‌زاده به نام بهاءالله دیانت مستقل تازه‌ای را عرضه داشت که آرمان (ایده آل) شهروندی جهانی را با اتّکاء بر ارزش‌های صلح‌خواهانه و مترقّی ترویج می‌کند. هر چند این نهضت از ابتدا با آزار و خونریزی از جانب دشمنان مواجه شد معذلک تعلیمات او چون برابری دو جنس، عدالت اجتماعی و اتّحاد همهٔ آدمیان، در کشوری چون فرانسه مورد استقبال قرار گرفت یعنی نخست در فرانسه و بعد در سراسر اروپا و بالاخره در قارّات خمسه. امر بهائی با داشتن ۵ میلیون پیرو که در دویست کشور عالم زیست می‌کنند در همه جا در حال ترقّی و توسعه است: از هندوستان گرفته تا کانادا، جز در کشور زادگاه خود ایران که در آنجا قدرت حکومتی به شدّت بهائیان را تحت فشار و آزار قرار می‌دهد بطوری که عدّه‌ای ناچار به ترک مملکت شده‌اند».

مقالهٔ مذکور این تعلیمات را به عنوان اصول اساسی آئین بهائی مطرح می‌کند:

وحدت نژاد و نوع انسانی، ترک تعصبات، برابری مرد و زن، توزیع عادلانهٔ منابع اقتصادی، توافق و هماهنگی میان علم و دین، تعلیم و تربیت عمومی، تأسیس یک کنفدراسیون جهانی (اتّحادیه کلّ ممالک) که پایه‌اش بر صلح عمومی و وحدت بشریت باشد

و بالاخره تعادل پایدار میان طبیعت و تکنولوژی (یعنی اصل اعتدال در تمدّن).

در مورد ارتباط کشور فرانسه با امر بهائی نویسنده یادآور می‌شود که ژزف آرتور دوگوبینو که مدّتی در سفارت فرانسه در تهران کار می‌کرد (۱۸۶۵) شاهد وحشی‌گری دولتیان در مورد بابیان بود و در کتاب خود ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی فصلی را به وقایع مذکور اختصاص داده و از این طریق این نهضت جدید مورد شناسایی عمومی در جهان غرب واقع شد.

پس از گوبینو، ادوارد گرانویل براون بود که به مطالعهٔ امر بابی و آئین بهائی پرداخت و از جمله نادر مردمان غرب بود که به ملاقات حضرت بهاءالله رسید و وصفی پُرستایش از ایشان برجای نهاد. انتشار امر بهائی در خارج خاورمیانه از سال ۱۸۹۸ از پاریس آغاز شد که در آنجا خانم امریکایی جوانی به نام می بولز اوّلین جامعهٔ بهائی اروپا را تأسیس کرد. جامعهٔ بهائی در فرانسه به عنوان یک انجمن مذهبی - روحانی پذیرفته شده و دارای حدود ۵ هزار عضو است.

مقالهٔ مزبور شامل مصاحبهٔ کوتاهی با خانم لیلی لوکاسیو است که در آن به تضییقات و اضطهادات بر ضدّ امر بهائی در سرزمین ایران اشارت رفته است.

از جمله منابع این مقاله ، مقاله‌ای است که در ماه سپتامبر- اکتبر سال ۲۰۰۶ در مجلّهٔ **جهان ادیان** (فرانسوی) توسط کاره تاژرجنان زیر عنوان بهاءالله چاپ شده است. ■

دنبالهٔ مقالهٔ بهار عربی، خلأ فرهنگی
از صفحهٔ ۱۴ شمارهٔ ۳۸۷، فوریه ۲۰۱۲

آئین بهائی تصویر جدیدی از انسان متجدّد را ارائه می‌دهد که در عین بهره‌مندی از دستآوردهای جامعهٔ مدرن صنعتی جنبه‌های معنوی زندگی را فراموش نمی‌کند. با ارادهٔ آزاد سعی بر این دارد که رفتار خود را در زندگی روزمره با اصول اخلاقی وفق دهد. در مناسباتش با سایر انسان‌ها از ارزش‌های دموکراتیک فراتر رفته و علاوه بر علائق خود منافع دیگران را نیز در نظر گیرد. تعالیم بهائی زیربنای اخلاقی اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر را تقویت می‌کند و راه را برای ایجاد یک دموکراسی پیشرفته هموار می‌سازد.

حال که جامعه روشنفکر ایرانی مایل است تابوها و تحریم‌های ضد بهائیان را از میان برداشته و موجودیت این آئین را همانگونه که هست بپذیرد جای آن دارد که جامعه بهائی را به عنوان آلترناتیو و مدلی مورد مطالعه قرار دهد و ادّعای شارعش را جهت جانشین ساختن جامعه رو به زوال ایران، با یک فرهنگ بلندمایه و متعادل، جدّی انگارد. ■

یادداشت‌ها

1- Bernard Lewis, *"What Went Wrong?: The Clash Between Islam and Modernity in the Middle East"*, Oxford University Press 2002.

2- David Goldman, *How Civilizations Die: And Why Islam Is Dying Too*", 2001.

3- Hamed Abdel-Samad. *Der Untergang der islamischen Welt. Eine Prognose*, Broschiertes Buch 2011.

4- Oswald Spengler, *The Decline of the West*, Oxford Univertsity Press 1991.

بر قهرمانان ایران چه می‌گذرد؟

برای ثبت در تاریخ

روزشمار نقض حقوق شهروندان بهائی، دی ماه ۱۳۹۰

۱ دی: طیّ روزهای گذشته یک دانشجوی بهائی به نام "درسا الله‌وردی" ورودی سال ۹۰ که درحال تحصیل در رشته مهندسی مکانیک ماشین‌آلات کشاورزی دانشگاه گرگان بود به دلیل اعتقاد به آئین بهائی از دانشگاه اخراج شد.

۷ دی: حکم ۵ سال حبس تعزیری "وحید محمودی" یکی از مسئولین مؤسّسهٔ علمی آزاد (دانشگاه مجازی بهائیان ایران) در دادگاه تجدید نظر به ۶ ماه حبس تعزیری و ۴ سال و نیم حبس تعلیقی تبدیل شد.

۹ دی: مأموران امنیتی، بهائیانی را که در محلّهٔ ۲۲ بهمن ساری به منزل یکی از شهروندان بهائی برای شرکت در جلسه ضیافت ۱۹ روزه می‌رفتند زیر نظرگرفته و از ایشان فیلمبرداری کردند.

۱۰ دی: یک دانشجوی بهائی به نام "شکوفه مودی" ورودی سال ۹۰ که در دانشگاه زاهدان مشغول تحصیل بود طیّ نامه‌ای از معاونت آموزشی دانشگاه به دلیل اعتقاد به آئین بهائی از تحصیل محروم شد.

۱۲ دی: طیّ روزهای گذشته مأموران امنیتی شهر ساری به محل کسب سه شهروند بهائی به نام‌های عارف گلی، ارسطو نوبخت و علی بابا نوبخت مراجعه کرده و پس از بازجویی محل را ترک نمودند.

- درطیّ هفته‌های گذشته تعدادی از شهروندان بهائی رشت به اداره اطّلاعات احضار و پس از بازجویی آزاد شدند. این احضارها ابتدا جهت رفع نقص پرونده سیم کارت‌ها صورت گرفت و دو هفته بعد از احضار اوّل به اداره اطلاعات احضار شدند.

۱۵ دی: محل کسب یک شهروند بهائی ساکن ساری به نام "آرمان صفایی" توسط اداره اماکن پلمپ و کامپیوتر دستی وی را نیز که حاوی حساب‌های مغازه بوده ضبط نمودند.

۱۶ دی: مأموران امنیتی شهر کرمان به یکی از جلسات مذهبی بهائیان مراجعه کرده و ضمن فیلمبرداری از حضّار، صاحبخانه (بختیار راسخی) و همسرش (فرحناز نعیمی) و دخترشان (فرین راسخی) را بازداشت نمودند.

- رئیس دادگستری استان یزد - غلامحسین حیدری - از اختصاص شعب ویژه‌ای در دادسرا، محاکم بدوی و تجدید نظر برای برخورد با پرونده‌های مربوط به بهائیان، خبر داد.

۱۷ دی: مسئولین قبرستان وادی رحمت تبریز از دفن یک شهروند بهائی به نام "محمّد حسین برقی" ممانعت به عمل آورده و خواستار دفن

☆☆

وی در شهر دیگری شدند.

۱۸دی: وحید محمودی پس از ۷ ماه بازداشت از زندان رجایی شهر آزاد شد.

۲۰دی: "شروین فلّاح" دانشجوی بهائی رشته مهندسی تکنولوژی معماری دانشگاه دارالفنون بجنورد هنگام امتحان پایان ترم بطورشفاهی به دلیل اعتقاد به آئین بهائی از دانشگاه مزبور اخراج شد.

۲۲دی: جامعه بهائی اعلام کرد که طی ۱۰ روز گذشته بیش از ۷۰ درصد محل‌های کسب بهائیان در ساری و قائم شهر و تعدادی محل کسب درگرگان و گنبدکاووس مورد بازرسی قرار گرفت. حتّی منازل بهائیانی که در منزل کار می‌کنند و در بعضی موارد بیش از دو سال از تعطیلی مغازه‌هایشان گذشته را هم بازرسی می‌کنند.

۲۴دی: مسئولین زندان ساری به بهانه‌های مختلف از دادن مرخّصی به "هوشنگ فنائیان"، زندانی بهائی که ازسلامت جسمانی مساعدی برخوردار نیست، خودداری می‌کنند. نامبرده به تازگی دچارسنگ کلیه شده که پس از دفع سنگ و بدون اطلاع خانواده وی را برای مدّت کوتاهی به بیمارستان منتقل می‌کنند.

۲۷ دی: دو شهروند بهائی ساکن تهران به نام‌های "شاهرخ طائف" و "فؤاد خانجانی" که پیش از این به ۴ سال حبس تعزیری محکوم شده بودند برای گذراندن دوران محکومیت به زندان اوین منتقل گردیدند.

۲۸دی: "سما نورانی" زندانی بهائی بند ۳۵۰ زندان اوین به همراه چند زندانی سیاسی عقیدتی دیگر بند ۳۵۰ به دادسرای شهید مقدّسی اوین منتقل شد و در مورد پرونده جدیدش مورد بازجویی قرار گرفت. پرونده جدید نامبرده در رابطه با بیانیه‌ای است که سما نورانی و دو نفر دیگر از زندانیان در ۲۶ مردادماه سال جاری درحمایت از نسرین ستوده نوشته بوده‌اند.

۲۹دی: دادگاه تجدید نظر استان تهران حکم بدوی شش نفر از مسئولان مؤسسه علمی آزاد (دانشگاه مجازی بهائیان ایران) را تأیید کرد. حکم بدوی و تجدید نظر، این شهروندان بهائی که در زندان رجایی شهر و بند زنان اوین محبوس هستند به صورت زیر صادر شد:

کامران مرتضایی به ۵ سال حبس تعزیری و نوشین خادم، رامین زیبایی، محمود بادوام، ریاض سبحانی و فرهاد صدقی هر کدام به ۴ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

-جامعه بهائی اعلام کرد دولت دعوی مالکیت زمین گورستان بهائیان درسنندج را کرده با آنکه هجده سال پیش این زمین برای دفن اموات از طرف مقامات دولت به بهائیان واگذار شده بود و سند آن نیز به ایشان تحویل داده شده است.

۳۰ دی: در طی ماه جاری پنج شهروند بهائی ساکن سمنان پی در پی از صبح تا بعدازظهر به اداره اطّلاعات احضار گردیدند که بعضی از این بازجویی‌ها تا مرحله دادگاه و اعلام حکم هم پیش رفت. اسامی سه نفر از این شهروندان بهائی عبارتست از عرفان احسانی، انیسا فنائیان وسپهرسبحانی. قابل ذکر است سپهر سبحانی به یک سال حبس تعزیری، لغو جواز و ۵ سال محرومیت از کسب محکوم شد. ■

گردآوری لوا متّحده، ویژه واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعّالان حقوق بشر در ایران

نامه‌های خوانندگان

دورهٔ یکصد و سوّم مجمع عرفان در اَکوتو-ایتالیا

یکی از خوانندگان ما که در مجمع عرفان شرکت نموده گزارشی به شرح زیر برای ما فرستادند:

به همّت آقای دکتر ایرج ایمن و دستیاران ایشان یکصد و سوّمین دورهٔ مجمع عرفان به زبان فارسی در فاصلهٔ دوّم تا نهم ژوئیه ۲۰۱۱ در اَکوتو- ایتالیا با حضور یکصد نفر از یاران عزیز، شامل ۲۲ نفر جوانان و دوستان عزیز ایران تشکیل شد و با موفّقیّت پایان گرفت. هر روز ۳ سخنرانی در صبح و ۳ سخنرانی در عصر ارائه شد که موضوع قسمت مهمّی از آنها صدمین سال اسفار و خطابات حضرت عبدالبهاء و نیز معرفی دیگر آثار مبارک چون تفاسیر قرآنی حضرت عبدالبهاء و برخی از الواح مقدّسهٔ جمال ابهیٰ چون *لوح حکمت*، *لوح ملکه ویکتوریا*، بررسی تطبیقی مفاد *جواهرالاسرار* و *کتاب ایقان* بود. آقایان منوچهر وهمن، بهنام روحانی‌فرد، بهمن پیمانی برنامهٔ موسیقی را عهده‌دار بودند. در دورهٔ مذکور مجموعه نطق‌های دورهٔ قبل (چهاردهمین دورهٔ فارسی) که حاوی مقالات بسیار ارزنده است در دسترس شرکت‌کنندگان قرار گرفت. دوستان جوان ایران هر سال قسمت مهمّی از سخنرانی‌های این مجمع را عهده‌دار می‌شوند و خوشبختانه روح تحقیق و مطالعه علی‌رغم تضییقات شدید ایران در دوستان عزیز نیرومند است. نظر به تقاضای عدّه‌ای از حضار سال بعد مجمع عرفان در اَکوتو در فاصلهٔ ۲۳ -۲۹ ژوئن برگذار خواهد شد.

• خانم طاهره الوندی (احمدزاده) از امریکا شرحی در مورد خانم گل‌صفا احمدزاده نوشته‌اند که ذیلاً درج می‌شود:

خانم عموی بنده گل‌صفا خانم احمدزاده در خانواده‌ای بسیار متعصّب پرورش یافتند. با آقای هادی احمدزاده که نوادهٔ آقا سید احمد شهید قلعهٔ شیخ طبرسی بودند ازدواج نمودند در نتیجه همهٔ فامیل از او روگردان شدند. ایشان صاحب ۹ فرزند شدند به اضافهٔ سه فرزندی که همسرشان از ازدواج سابق داشتند. بعد از سال‌ها شبی حضرت طاهره را در خواب دیدند، صبح که برخاستند گفتند که بهائی شدم، حضرت طاهره مرا هدایت نمود. ایشان سوادی نداشتند ولی خانم مؤمنه و فعّالی بودند که همهٔ فرزندان را به روح ایمان تربیت نمودند. آخرین فرزند حدود ۵ یا ۶ ساله بودند که

همسرشان صعود نمود، او با کمک فرزند بزرگش به امور تجارت شوهر همچنان ادامه داد. یکی از سجایای ایشان این بود که برای هدیه به آشنایان کتاب امری هدیه می‌کرد و عقیده داشت که بهترین هدیه است. سال‌هاست که به ملکوت ابهیٰ صعود نمودند، خواستم یادی و تقدیری از زحمات ایشان شده باشد.

• آقای دکتر امین بخشندگی از موریتانی نامه‌ای مرقوم فرموده‌اند که عین آن را ذیلاً به اطّلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم:

اوّلاً از آن هیئت محترمه و خادمین انتشار مجلّهٔ *پیام بهائی* و ارسال مرتب به کشور اسلامی موریتانی، که تنها وسیلهٔ ارتباط و اتصال با خارج مملکت است، بی‌نهایت سپاسگزاریم.

ثانیاً تمنّا می‌شود در مجلّه اعلان فرمایید که در اینجا ما دارای مطبّ دندانپزشکی کاملی هستیم که سال‌ها مورد استفادهٔ مهاجر قدیمی جناب امین بخشندگی بوده که اکنون به علّت کِبرسن بازنشسته شده‌اند. این مطب را ما می‌توانیم در اختیار دندانپزشکی که آشنا به زبان عربی و فرانسه باشد قرار دهیم تا مشغول به ادامهٔ معالجات شود.

این مطب در طبقهٔ اوّل قرار دارد و در طبقهٔ ثانی سه اتاق موجود است که برای سکونت مهاجر آماده است و اجازهٔ دائمی طبابت از دولت اخذ شده است. با تقدیم تحیات بهائی دکتر امین بخشندگی ■

پیام بهائی
نشریّهٔ ماهانه محفل روحانی ملّی
فرانسه برای بهائیان
*
سال سی و چهارم، شمارهٔ سوّم
شمارهٔ پیاپی ۳۸۸
ماه‌های علاء ۱۶۸ و بهاء ۱۶۹ بدیع
اسفند ۱۳۹۰ و فروردین ۱۳۹۱
*
نشانی هیأت تحریریّه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*
نشانی برای ارسال حقّ اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حقّ اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰ یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:
۱- توسّط نمایندگان ما ۲- با حوالهٔ پستی ۳- چک بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به
PAYAM'I BAHA'I
P.O. BOX 62
LAKE ZURICH, IL. 60047 - 9998
۵- با کارت اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسّط بانک خودتان به شمارهٔ حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی ما:
Payám-i-Bahá'í
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30
Adresse Swift (BIC): SOGEFRPP
Bank Société Générale
8 Ave. Jean Médicin
06000 Nice, France
کلّیهٔ اشتراک‌ها در اوّل هر سال میلادی تجدید می‌گردد.
Payám-i-Bahá'í
Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France

✡ مدرسه تابستانه به زبان فارسی ✡

لیریا- اسپانیا

۲۳ الی ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۲

به اطّلاع یاران عزیز می‌رسانیم که مدرسه تابستانه سال جاری به زبان فارسی در اسپانیا از تاریخ **۲۳** تا **۲۹** ژوئیه ۲۰۱۲ در محل مدرسه لیریا تشکیل خواهد شد.

دوشنبه ۲۳ ژوئیه (عصر): نام‌نویسی، جلسهٔ آشنایی و صرف شام.
برنامه و سخنرانی‌ها: ازسه شنبه صبح (۲۴ ژوئیه) تا شنبه شب (۲۸ ژوئیه)
یکشنبه ۲۹ ژوئیه: صبحانه و اتمام برنامه

ناطقین، آقایان: برهان الدین افشین، دکتر فریدون وهمن، مهندس فریبرز صهبا **و خانم:** دکتر مرجان داوودی....

برای اطفال بالای ۶ سال، نوجوانان و جوانان برنامه مخصوص در نظر گرفته شده است.

برنامه شامل سخنرانی، برنامه‌های هنری، شعر، موسیقی و دیگر برنامه‌های متنوّع می‌باشد.

هزینه برای اقامت در محل مدرسه و غذا: **۱۲۵** یورو (این مبلغ از نفر سوم خانواده به ۹۸ یورو کاهش می‌یابد)
برای دوستانی که مایل به **اقامت در هتل** می‌باشند هزینهٔ هتل اضافه بر این مبلغ می‌باشد (قیمت اطاق یک نفره ۴۵ یورو، دو نفره ۵۰ یورو و سه نفره ۷۰ یورو است).

نزدیک‌ترین فرودگاه بین‌المللی: والنسیا (Valencia)

نام نویسی از ۱ آوریل آغاز خواهد شد

نام نویسی و رزرو محل: از یاران عزیز خواهشمندیم که ابتدا با خانم مینو سکوت (تلفن: ۰۰۳۴-۹۶۴-۲۱۶۳۶۶) تماس گرفته و سپس وجه نام‌نویسی را با قید نام متقاضی به حساب ذیل واریز نمایند. یادآور می‌گردیم که نام‌نویسی بدون تماس تلفنی و سپس دریافت وجه مزبور معتبر نمی‌باشد.

بانک:	BBVA
در وجه:	COMUNIDAD BAHÁ'Í DE ESPAÑA
	(Minoo Sokout)
SWIFT:	BBVA ES MM XXX
IBAN:	ES18 0182 0541 0602 0152 9300

برای اطلاعات بیشتر، دوستان عزیز با ای‌میل نیز می‌توانند تماس بگیرند: bpss.spain@gmail.com